

# کفتارهای عرفانی

(قسمت بیستم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

سی و دوم

زمستان ۱۳۸۸

# فهرست

## جزوه سی و دوم - گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)

عنوان

صفحه

- تخریب حسینی‌ی در اویش گنابادی، مقبره‌ی ناصرعلی در اصفهان به دست گروهی ناشناس؟! / جمع آوری اسامی متبرک و از طرف دیگر خراب کردن کاشی‌های حسینی با اسم خدا!! / آنهایی که خودشان ظلم می‌کنند به جای خود، آنهایی که کنار می‌ایستند و تماشا می‌کنند را نیز خداوند مجازات می‌کند و شاید سنگین‌تر از آن ظالم / بایکوت خبری ..... ۶
- راه‌پیمایی / راه رفتن با بال‌های روحانی / تصمیم عاقلانه و ایجاد حرکت خودجوش / دفاع واجب است / دفاع از هویت و شخصیت و دفاع از جان و مال و ناموس / ما ضعیف‌ترین موجود الهی هستیم ولی قوی‌ترین نیروی الهی را داریم / راه‌پیمایی اصلی ما سلوکی است که در دل داریم ..... ۱۴
- خداوند نیاز به هیچ چیز ما ندارد / اجر خداوند به نیت ماست / از همه فقرا از دل متشکرم چون شما هم با دل آمدید با آن سلوکی که برای درویشی است ..... ۱۹
- مکتب درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند ولی بالاتر از سیاست است / عمل فقرا به صورت خودجوش برای اولین بار / قدرت درویشی / طبق آیه قرآن بدانید که منظوری که داشتید حاصل شد و به شما اجر دادیم / اطاعت امر الهی ..... ۲۱
- ما نمی‌خواهیم تظاهرات کنیم، اگر نمایشی هم می‌دهیم جلوی خداوند است تا او ما را بپسندد / بر خود این تصمیم و این نیت اجر هست / اجر اولیه موجب می‌شود که ایمان شما بیشتر و محکم‌تر شود و دشمن در آتیه بیشتر بترسد / نگران هم از هیچ جهت نباشید، ولاتهنوا ولاتحزنوا را یادتان نرود ..... ۲۵

- حدیثی داریم، کسی که استغاثه یک مؤمنی را بشنود و جواب ندهد  
خیلی بد است/ ارباب ما خداوند است/ خود ما که در همین صندلی  
نشسته‌ایم بر همه مسلطیم..... ۳۹.....
- مکتب‌ها با روح انسان آغشته است، همراه یا خادم روح انسانی است/  
توجه همه‌ی مردم و همه مذاهب به مسأله‌ی رفتگان و مردگان/  
هیچ کار خداوند بی حکمت نیست/ احترام به مقبره‌ی بزرگان/  
همانطور که خون حسین بن علی علیه السلام در رگ‌های پیروان واقعی او  
می‌جوشد، خون یزید هم در پیروانش می‌جوشد..... ۳۳.....
- نماز برای این است که شخص مدّت کوتاهی از همه ببرد و نگاه کند  
که این امر، چه بلا و چه غیر بلا، از خداست/ ما باید خوشحال  
باشیم که خدا دارد با ما بازی می‌کند/ ادامه‌ی بازی این است که  
دنبال رفع نگرانی خود برویم، دنبال طرد کردن ظلم و ستم..... ۴۲.....
- حکومت نظامی/ بایکوت خبری/ بیرون کردن مسلمین از منزل  
خودشان به درّه‌ی شعب ابوطالب/ فوت ابوطالب و خدیجه و مهاجرت  
پیغمبر به مدینه/ مطالعه وقایع صدر اسلام و دانستن وظیفه‌ی  
خودمان..... ۴۵.....
- عزاداری ماه محرم و صفر و عزای خانوادگی فقرا و تخریب  
حسینیه‌های قم، بروجرد و اصفهان، بشارت تمام شدن ماه صفر/ ما  
راضی هستیم به هر چه خداوند قسمت کند..... ۴۹.....
- اسلام/ مسلم سه اصل توحید، نبوت، معاد را دارد و تسلیم امر الهی  
است/ هر دینی که آمد با توسعه جامعه، نیازهای جدید پیدا شد که  
قواعد جدیدی هم لازم بود/ صلح و جنگ/ صلح خیر است/ مقررات  
معنوی صلح آن است که دل‌ها به هم نزدیک می‌شود..... ۵۱.....
- همکاری و همدلی/ همدلی اگر باشد همکاری حتماً دارند/ یکی از  
جلوه‌های همدلی این است که وقتی گرفتاری عمومی پیدا شد کسی  
فکر نکند که به او ربطی ندارد/ خودجوش یعنی اول فهمیدند که با  
هم همدلند بعد جلوه‌ی همدلی، همکاری می‌شود/ روز درویش اثرش  
خوب بود، چون همدلی همیشه خوب است..... ۵۹.....
- کسی که به خدا توکل کند یعنی در کارهایش به خدا وکالت می‌دهد،  
خداوند برای او کافی است/ اگر بتوانید همیشه با وکیل خودتان یعنی

- خداوند همراه باشید، زندگی شما رو به راه است/ بخواهید یا نخواهید خداوند وکیل شماست، به او اعتماد کنید و گوش به فرمان او باشید..... ۶۶
- در حرکت خودجوش همه یک طور فکر می‌کنند فقط در افراد قوت و ضعف دارد، بعضی حاضرند جان و مال و همه چیز خود را در راه هدف از دست بدهند/ هماهنگی معنوی کار ماست، دل‌ها به هم ربط دارد/ درویش باید در تمام کارها دخالت نکند اگر نمی‌خواهد، اصلاً کنار برود، حرفی نزد عیب ندارد ولی اینکه مخالفت کند بدتر است/ رعایت اعتدال..... ۷۳
- فهرست جزوات قبل..... ۸۶

\* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

\* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

\* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، سفارشات درخواستی خود را از طریق پیام کوتاه (SMS) به شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ اعلام بفرمایید.

\* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) نیز مطالعه بفرمایید.

تخریب حسینی در ایش گنابادی، مقبره‌ی ناصرعلی در اصفهان به دست گروهی  
ناشناس؟! / جمع‌آوری اسامی متبرک و از طرف دیگر خراب کردن کاشی‌های حسینه  
با اسم خدا! / آنهایی که خودشان ظلم می‌کنند به جای خود، آنهایی که کنار می‌ایستند و تماشا  
می‌کنند را نیز خداوند مجازات می‌کند و شاید سنگین‌تر از آن ظالم / با یکوت خبری<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

با قرآن شروع کنیم، می‌فرماید: بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.<sup>۲</sup> البته ما از  
غضب خداوند به رحمت خداوند توسل می‌جوییم. پناه دیگری نداریم و ما  
واحد دینیم، تک دین هستیم؛ ای که «ایمنی از تو، مهابت هم ز تو».<sup>۳</sup>

امروز صبح در روزنامه در حد سه سطر، فقط سه سطر در حاشیه‌ها  
نوشته بود که حسینیه‌ی در ایش گنابادی در اصفهان، مقبره‌ی ناصرعلی  
به دست عده‌ای، گروهی ناشناس، تخریب شد. این کدام چشم است که  
نمی‌بیند که این گروه کیست؟ ناشناس است؟! این قدر بی‌عرضه‌اید که

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱ ه. ش.

۲. سوره توبه، آیه ۱.

۳. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر دوم، بیت ۶۹۴.

یک گروه ناشناس - که نوشتند حدود ۲۰۰ نفر بودند - می‌ریزند مقبره را خراب می‌کنند، شما هم هیچ...؟! شما نمی‌توانید جلوییشان را بگیرید؟ شما که می‌گوییم نه شما، خودم، خودم هم جزء شماهای این مملکت هستم. شما خبر ندارید؟ وای بر شما و وای بر ما. باز هم یک روزنامه سه سطر نوشته است. به ما خواهند گفت که شما مثنوی می‌خوانید؟ می‌گوییم بله. در مثنوی می‌گوید: **الشیء ما تثنی الا وقد تُثَلَّث**، استنباط از فرمایشی که منتسب به پیغمبر است - حالا صحّت آن را نمی‌دانم - که هیچ دویی بی سه نیست. بنابراین آن ناشناس‌ها می‌گویند شما باید خودتان مطمئن باشید، حتی باید منتظر باشید، که **تُثَلَّث** آن هم بیاید، این هم که آمد.

بعد از آنکه آن دو حسینیّه خراب شد، جار و جنجال برپا شد، اما ما سعی کردیم آرامش در مملکت باشد. چون مکتب درویشی مکتبی نیست که اگر همه‌ی جاها و دره‌ایش را ببندند، همه‌ی کتاب‌هایش را جمع کنند، از بین برود. چرا؟ چون درویشی در سینه است، در دل است. درسی نیست که درس بدهند که تمام بشود و جلویش را بگیرند، همیشه هست.

اتفاقاً کسی دیروز پریروز سؤال کرده بوده که جوابش را ندادم. گفتم این سؤال کمی مربوط به سیاست‌هایی می‌شود که ما نمی‌خواهیم در آن دخالت کنیم، ولی مثل اینکه دل آن آقا شکست. امروز ناچارم جواب او را بدهم، یعنی حرفی که می‌زنم به سؤال او نیز مربوط می‌شود.

دویست سال بعد از صفویه، درویشی در حالت رکود و حالت خواب

بود. در آن دویست سال نگذاشتند هیچ یک از بزرگان عرفا در ایران ساکن بشوند. ولی در همان ۲۰۰ سال هم یک عالم و فقیه دانشمندی که اسمش را در همه جا بگویند، نبود؛ ۲۰۰ سال سکوت. حالا اگر ما این را بگوییم، می‌گویند: خیلی از علما بودند و ده بیست تا اسم آخوند و روضه‌خوان‌های دهات را به اسم علمای بزرگ می‌آورند. در حالی که هیچ عالم بزرگی نبود، اولین کسی که آمد آقا محمدباقر بهبهانی بعد از ۲۰۰ سال بود، آن هم یک شخصیت شجاعی بود. در ایران هم شجاعت خیلی مهم است، ما سابقه آن را دیده‌ایم. شجاع بود. ولی معاصر و مطابق با همین شخص، یعنی همان که ما در خطبه سلسله الاولیاء می‌خوانیم مجدد یعنی احیاکننده‌ی مکتب درویشی در ایران، محیی الطریقه، حضرت رضاعلیشاه اول بودند که آن به خواب رفتگان را بیدار کردند و گفتند دیگر بلند شوید، وقت بیداری است. دیدیم که بلند شدند، آقا محمدباقر بهبهانی از آن طرف پیدا شد، پسرش آقا محمدعلی کرمانشاهی مشهور به صوفی‌کش در کار مخالفت با صوفیه بود ولی نه تنها فرزندان او درویش شدند بلکه دو تا از شاگردان خیلی مهم پدرش، یکی عبدالصمد همدانی و دیگری سیدبحرالعلوم، درویش شدند، عبدالصمد از درویش‌های بزرگ، صاحب کتاب بحرالمعارف است. برای اینکه الإسلام یعلو ولا یعلی علیه<sup>۱</sup>، اسلام بالا می‌رود و والا مرتبه است، هیچ چیزی از آن

۱. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق، ج ۴، ص ۳۳۴.

بالاتر نیست. اسلامی را که ما می‌گوییم اسلام علی ﷺ، حسن، حسین است. البته خلفایی بلندمرتبه بودند که مدتی به اسم خود این اسلام بر این مسلمین حکومت کردند ولی آنها هرگز بالاتر از اسلام قرار نگرفتند و نمی‌گیرند. ما حالا بزرگداشت می‌گیریم برای بزرگانی که در ۱۰۰ سال ۲۰۰ سال یا هزار سال قبل زندگی می‌کردند ولی نمی‌گوییم که باید چه کار کرد؟!

ما از یک طرف یک پاکت به دیوار می‌چسبانیم و روی آن می‌نویسیم اسامی متبرک. یعنی مثلاً اگر روزنامه می‌خوانید و در آن نوشته الله، برای اینکه مبدا به این کلمه توهین بشود، آن را می‌برید و در آن پاکت می‌گذارید. اما کاشی‌ای که اسم خدا رویش باشد خرابش می‌کنید، و به اعتراض‌ها گوش نمی‌دهید، برای چه؟ برای اینکه کاشی در آن پاکت جا نمی‌شود؟! چیزهایی را بر می‌دارید که در آن پاکت جا بشود و بتوانید نشان بدهید که بله ما این کاغذ را که رویش نام الله نوشته شده بود، برداشتیم و آنجا انداختیم! اما کاشی را که نمی‌شود. کاشی‌های دارای اسم الله و اسامی بزرگان، پیغمبران از زمان آدم الی خاتم، خاتم النبیین همه اینها که نمی‌شود!

یادم نیست کدام یک از فقها بود، اسمش یادم رفته، که می‌نویسد که حکم خلیفه‌ی مروانی، خلیفه‌ای که مثل حجاج بن یوسف را تعیین کرده، نماینده‌اش است، حکم او از آیه قرآن و حکم خدا بالاتر است! و



امروز باید او را اطاعت کرد؛ این مطلب را آن فقیه در جایی آورده است. این اسلام می‌خواهد بر اسلام علوی غلبه کند! تا جایی که بعضی‌ها می‌نویسند که امام حسین به شمشیر جدش کشته شد، یعنی پیغمبر او را کشت، واقعه‌ش این است که این حرف راست است، ولی شمشیر جدش را زدیدند و در دست آن قاتل گذاشتند.

اما در این وسط یک خطایی همه‌ی گروه‌های انسانی در جریان‌های مختلف در بحران‌ها دارند که به مناسبتی قرآن از آنها یاد کرده است آنهایی که خودشان ظلم می‌کنند که به جای خود، بر آنها حرفی نیست، اما آنهایی که کنار گود می‌ایستند و تماشا می‌کنند، و چه بسا برای آنها دست می‌زنند، چه بسا می‌خندند، آنها را هم خدا مجازات می‌کند؛ شاید سنگین‌تر از آن ظالم.

در سوره‌ی بروج است که می‌گوید: **وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ**<sup>۱</sup>، خدا قسم می‌خورد. خدا لازم نیست که قسم بخورد. اما می‌خواهد که ما خوب گوش بدهیم، قسم می‌خورد که حواسمان پرت نشود، قسم به این آسمانی که بروجی در آن هست، درجاتی هست و این درجات به یوم موعود منتقل می‌شود. برج‌ها می‌گذرد، روزها می‌آید، یک روز موعود می‌آید، آن روز موعود برای هر کسی یک روز خاصی است، یک موعود هم برای همه هست؛ روز

قیامت و قسم به همان روز، روز موعود. **وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ** و شاهد این چیزهایی که ما بعداً می‌گوییم و مشهودش و خود همان چیز. البته یک معانی ظریف دیگری هم برایش گفته‌اند، ما حدّمان اینقدر است که در الفاظ بایستیم، زیاد کار نداریم می‌گوییم الفاظ را اینطور معنی می‌کنند. به همه‌ی اینها قسم می‌خورد، و اینکه مرگ بر اصحاب اخدود، مرده باد اصحاب اخدود، اصحاب اخدود که بودند؟ اخدود یعنی گودال، خندق، یعنی مثل جوی آب، یکی از امرای آن وقتها گودالی، خندقی، کنده بود و در آن آتش گذاشته بود و مؤمنین را یکی یکی می‌گفت بیایید توبه کنید، با ما همکاری کنید، چنین کنید، چنان کنید و الا در آتش می‌اندازیمتان که خیلی‌ها توبه نکردند و آنها را در آتش انداختند که داستان‌هایی هم راجع به این هست که فعلاً وقتش نیست. اما یک عده‌ای کنار گود نشسته بودند و نگاه می‌کردند و می‌دیدند با این مؤمنین چه می‌کنند؟! **وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ**، کارشان چه بود؟ کارشان این بود که شاهد بودند که با مؤمنین چه کار می‌کنند.

در کرمان وقتی حضرت مشتاق را گرفتند و می‌خواستند سنگسار کنند، همه در اطراف نگاه می‌کردند، حضرتش فرمود چشمان مرا ببندید که من نبینم این چشم‌هایی را که به من نگاه می‌کنند و هیچی نمی‌گویند. بعدها از همان کسانی که نگاه حضرت مشتاق می‌کردند،

چشم‌ها را از کاسه درآوردند و خرمن درست کردند. آخر اینها را که نوشته‌اید، خودتان خوانده‌اید، اجداد ما قصه‌اش را گفته‌اند، آنها که بودند. قَتِيلَ أَصْحَابِ الْأَخْذُودِ... وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ، عَذَّاهِ ظَلَمَهُ هَسْتَنْد، اَمَّا شَاهِدِينَ چي؟

عذّاهِ آمدند امام حسین علیه السلام را شهید کردند، حضرت شب آخر یعنی شب عاشورا فرمودند بیاید، من بیعتم را از روی شما برداشتم، بیاید بروید، هر که می‌خواهد، برود. برای اینکه فردا هر کسی در این میدان باشد و من صدا بزنم هل من ناصرٍ ينصُرُنِي و به کمک من نیاید، یک‌راست در جهنم است. نباشید که آن استنصار مرا بشنوید. درست است بعضی‌ها که رفتند کار بدی کردند، ولی این نکات هم در آن بود یعنی اعتماد و اعتقاد به حرف حضرت داشتند که فرمودند فردا همه شهید می‌شوند و فرمودند فردا هر کسی باشد و صدای مرا بشنود، وای که به کمک نیاید.

یا آن خبر که اگر کسی صدای فریاد استنصار مؤمنین را بشنود، یعنی مؤمنی بگوید ای مردم به کمک بیاید یا وضعشان را ببیند و تکان نخورد، مسلم نیست. فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ<sup>۱</sup>، را اینجا اینطور باید معنی کرد که از اسلام خبری ندارد. اَمَّا بعضی‌ها می‌خواهند که مشمول فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ نباشند ولی بعضی دیگر به روزنامه‌ها می‌گویند اخبار سلسله‌ی ما را چاپ

۱. کافی، کلینی، تهران، دارالکتب اسلامی، ۱۳۶۵ ش، ج ۲، ص ۱۶۴.

نکنید؛ بایکوت خبری کنید که مبادا صدای او به گوش شماها و دیگران برسد. ولی همانطور که هر وزارتخانه‌ای یک روابط عمومی دارد، خداوند هم یک روابط عمومی دارد که می‌زند توی سر این بایکوت‌کنندگان.

بهرجهت ما تاکنون فکر می‌کردیم - یعنی هنوز هم این فکر در ما هست - که در ضمن اینکه ما مسلمان شیعه‌ی اثنی‌عشری و عارف و صوفی سلسله‌ی گنابادی هستیم، ایرانی هم هستیم، همه‌ی اینها از ارکان ایرانیت ماست و برای آنکه آن لطمه نخورد این لطمه‌ها را خودمان به جان می‌خریدیم، ولی تا کی؟ نه الی‌الابد! الی‌الابد کی است؟ حالا می‌گویید به دست گروهی ناشناس تخریب شد!

ما اگر پایمان به مهر بخورد یا از رویش رد بشویم، استغفار می‌کنیم مهر را برمی‌داریم و می‌بوسیم. اما همان جایی که مهر همه‌ی مؤمنین بوده، همیشه آنجا نماز می‌خوانند، آنجا را با خاک یکسان می‌کنند. وای بر آنهایی که می‌بینند و باید پند به مردم بدهند و نمی‌دهند و بدتر، به قولی وای تر بر آن کسانی که می‌بینند و خودشان هم اضافه می‌کنند. ولی بدانید که «چنان نماند و چنین نیز هم نخواهد ماند». دیگر با اجازه‌تان سخن بس است. برای اینکه دیگر نمی‌توانم، خسته شدم و هم اینکه اگر ادامه بدهم اختیار خودم دیگر از دستم می‌رود.

راه‌پیمایی / راه رفتن با بال‌های روحانی / تصمیم عاقلانه و ایجاد حرکت خودجوش /  
دفاع واجب است / دفاع از هویت و شخصیت و دفاع از جان و مال و ناموس / ما  
ضعیف‌ترین موجود الهی، ستم‌ولی قوی‌ترین نیروی الهی را داریم / راه‌پیمایی اصلی ما  
سلوکی است که در دل داریم<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

سلوک که ما می‌گوییم یعنی راه‌پیمایی، راه رفتن. منتها نه راه رفتن با این پا، راه رفتن با بال، بال‌های روحانی. ولی اینها اشتباه کردند که خیال کردند راه‌پیمایی ما با همین پاهاست. گفتند که مجوز راه‌پیمایی شما در فرمانداری تأیید نشده، بنابراین غیرقانونی است، ما نخواستیم راه‌پیمایی کنیم! اولاً من خیلی خوشحالم که برای اولین بار فقرا خودشان جنبیدند و خودجوش کاری کردند. من همواره خدمت همه آقایان عرض کردم و در اعلامیه‌ها گفته‌ام که درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند؛ درویشی یعنی مکتب درویشی، یعنی آن مکتبی که از زمان آدم ﷺ تا

زمان خاتم ﷺ وجود داشته و ادامه دارد و هر مرتبه یکی خادمش است، امروز من خادمش هستم، مرا هم بگیرند، **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**، من هم پس فردا می‌روم، یکی دیگر خادمش می‌شود. «آنکه نمرده است و نمیرد تویی» در مورد خدا است و این فرد چون نماینده‌ی آن کسی است که نه مرده و نه می‌میرد.

البته خوشحالم که این کار خودجوش بود، من هم گوشه‌ای نشسته بودم به عنوان یک درویش، خادم درویش‌ها. ولی بهرجهت باید مراقب باشیم: **كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ**<sup>۲</sup>، همه چوپانید، نگهبانانید و همه هم مسئول رعیتان هستید که اداره می‌کنید. من هم یکی از همان‌ها، من هم یکی از **كُلُّكُمْ** هستم. این هم یک آزمایشی بود برای اینکه فقرا توجه داشته باشند. خودجوشی هم از اینجا ایجاد می‌شود که وقتی یک واقعه‌ای، یک قضیه‌ای، یک احساس خاصی در این عده ایجاد می‌کند مطمئن باشند همین احساس در مردم دلیران هم ایجاد می‌شود، در مردم کاشان و در مردم سمنان هم می‌شود و ان شاء الله در مردم قم هم می‌شود. مطمئنم که وقتی من یا آن یکی تصمیمی عاقلانه بگیریم آن‌های دیگر هم چون عواطفشان همین است، همین تصمیم را می‌گیرند، این است که چنین حرکت خودجوشی ایجاد می‌شود. بعد از

۱. سوره قصص، آیه ۸۸.

۲. بحار/الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۷۲، ص ۳۸.

ایجاد شدن خودجوش، اثرش را باز می‌بینیم. همین جریان اخیر، بعد از شقاوتی است که در اصفهان ظاهر شد، یعنی خیلی تازه است، ولی همین قدر که شما فقرا، همه ما نشان دادیم که دفاع از جان و مال و ناموس واجب است، حالا دفاع چگونه است؟ فرق می‌کند. همانطوری که جهاد چنین است. دفاع در اسلام از عبادات است، ما نماز داریم، روزه داریم و... و جهاد داریم. منتها برای ما شیعه چون یکی از شرایط صحّت جهاد وجود امام معصوم در بین مردم است، یعنی باید امام ظاهر باشد، حالا که غایب است، بنابراین عملاً شرایط جهاد برای ما فراهم نیست، این است که اعلان جهاد اصلاً حرف صحیحی نیست، در شیعه چنین چیزی غلط است ولی دفاع واجب است، دفاع در هر حال، شب، روز، بر زن و مرد واجب است. دفاع از چیست؟ دفاع از هویت و شخصیت خود آدم است و از جان و مال و ناموس. جان و مال و ناموس خودمان و در درجه‌ی اوّل برادران مؤمنان و بعد همه‌ی مسلمان‌ها. بنابراین این حضور شما برادران عزیز و احياناً بعضی خواهرها خودش نشانه‌ی این است که ما می‌خواهیم از خودمان و برادرمان دفاع کنیم که مثل خودمان هستند. این برادر اگر در کشور آرژانتین هم باشد به جان و مال و ناموسش تجاوزی بشود ما در اینجا از او دفاع می‌کنیم بدون اینکه حتی قیافه‌اش را دیده باشیم. این اثر الحمدلله همین قدر حاصل شد و نشان دادیم. چون دفاع فقط این نیست که با چاقو و قمه و با بمب اتمی جنگ کنیم و مرز بگیریم، دفاع

همین است. این دفاع، دفاعی مقدّس است و در راه این دفاع قدم‌هایی که برداشتید همه مثاب است، تا اینجا دفاع بود بسیار هم صحیح و جالب، اثر کرد. خیلی‌ها زحمتی کشیدند حتّی از شهرستان‌ها آمدند. البته عده‌ای را هم نگذاشتند از شهرستان‌ها بیایند و ما که الآن نه با کسی جنگ داریم و نه اسلحه‌ی هسته‌ای و پسته‌ای و اینها داریم، ما اصلاً همه عین صلحیم! این دفاع هم که می‌کنیم از صلح و آزادی خودمان دفاع می‌کنیم. ولی گفتم چون همه چیز خودجوش بوده من چیزی ندارم که بگویم ولی همه‌ی فقرا نگاه می‌کنند که من چه می‌گویم، البته من از اوّل هم گفتم این یک عمل خودجوشی بوده است نه اینکه من بگویم چنین کنند. من همین حکم شرعی و عرفانی جهاد و دفاع را عرض کردم.

البته این رسم راهپیمایی که مدّتی است متداول شده، اینها برای مبارزات سیاسی است، این است که مدّتی راهپیمایی می‌کنند، می‌خواهند به آن کسی که روی صندلی نشسته، بگویند تو بیا پایین، من بنشینم. این صندلی‌ها مال همان‌ها باشد که روی آن نشسته‌اند، ما که به این امور کاری نداریم. ولی همین قدر نشان دادیم که باید از خودمان دفاع کنیم و حاضریم برای دفاع، ولو با جان خودمان بازی کرده باشیم، ولی حاضریم. عده‌ای گفتند اینهایی هم که از شهرستان آمده‌اند و زحمتی کشیده‌اند، اگر خواستند اسمشان را بنویسند، یا امضایی در ذیل نامه کنند. چون منظور ما اصلاً راهپیمایی نبوده، اینها نفهمیدند، سلوک ما را به راهپیمایی حمل



کردند. ما می‌خواستیم حرف خود را بگوییم و البته همه‌ی دنیا متوجه شدند، ما می‌خواستیم به اولیاء خودمان که دیرتر از همه چشمانشان را باز می‌کنند و نگاه می‌کنند بگوییم که نگاه کنید! خود روزنامه‌های اینها در جریان قم نوشتند دو میلیون و دویست هزار نفر در ایران با آن کارها مخالفت کردند، در همه دنیا هم همین‌طور. ما می‌خواهیم بگوییم این عده را در نظر بگیرید. اینها ماییم که انسان‌هایی هستیم که حقوقی داریم و به حقوقمان هم واردیم و از حقوق خودمان دفاع می‌کنیم. برای حفظ آرامش و امنیت، گاهی ممکن است یک گوشه‌ای از حقوق خودمان را ببخشیم و به آن توجه نکنیم، ولی نه اینکه همیشه در حال خواب هستیم، نه! همیشه بیداریم و این را نشان دادیم. بنابراین من بدون اینکه در این خودجوشی شرکتی داشته باشم از همه تشکر می‌کنم که این خودجوشی را انجام دادند و نشان دادند که ما قادریم همه کاری بکنیم، ان‌شاءالله.

اینکه می‌گوییم ما قادریم، قادر از آن قبیل نیست که دیگران می‌گویند ما ابرقدرتیم یا آن یکی ابرقدرت است، بلکه ما ضعیف‌ترین موجود الهی بوده ولی قوی‌ترین نیروی الهی با ماست. ما خودمان ضعیف‌ترین و کمترین بنده‌ی خدا هستیم ولی قوی‌ترین قدرت خدا را داریم ان‌شاءالله. این است که از همه شما خیلی متشکرم و حال که این کار را انجام دادید، دیگر به شهرستان‌هایتان بروید که آنجاها را اذیت و آزار نرسانند.

یکی از کسانی که در اصفهان مأمور تخریب بوده، گفته است که ما امروز در مقابل شما می‌خواهیم نقش یزید را بازی کنیم. ما هم نقش امام حسین را بازی می‌کنیم. آخر امام حسین هم چندین نقش داشت. امام حسین به آن حاکم فرمود که: مثل منی با مثل تویی بیعت نمی‌کند. بهر جهت خیلی متشکرم، خیلی لطف کردید.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>، این فرمایش خداوند خطاب به پیغمبر است. یعنی خطاب به تأثر پیغمبر، به همه‌ی مؤمنین جهان می‌فرماید: سست نشوید، محزون نشوید اگر مؤمن باشید همیشه بالا هستید، این را هم بدانید ما راهپیمایی نداریم همین که صبح پیاده از منزل اینجا آمدید، این یک راهپیمایی است که اینها می‌بینند، راهپیمایی اصلی ما آن سلوکی است که در دل داریم.

\*\*\*\*\*

خداوند نیاز به هیچ چیز ندارد / ابر خداوند به تیت ماست / از همه فقرا از دل مسکرم

چون شما هم با دل آمید با آن سلوکی که برای درویشی است

خداوند به هیچ چیز ما نیاز ندارد و ما در همه چیز به او نیاز داریم. شنیده‌اید داستان حضرت ابراهیم را که به جنگ نمرود رفت نمرود با

لشکر فراوانی آمد، حضرت ابراهیم تک و تنها بود. نمرود گفت پس قشونت کجاست؟ گفت صبر کن می‌آیند. در این ضمن پشه‌ها - پشه‌ای که شما با یک مشت صد تایی آن را می‌گیرید - آمدند به جان قشون نمرود ریختند که یکی‌شان هم از بینی نمرود بالا رفت.

پس خدا نیازی ندارد، اگر به ما فرموده است که اجر می‌دهد این اجر برای نیت ماست. ما نیت می‌کنیم که کاری بکنیم، موجباتی فراهم می‌شود که خود خداوند می‌گوید نه، ولی خدا اجرش را می‌دهد. در آیه قرآن هم هست که خطاب به مؤمنین می‌کند و به این مضمون می‌گوید که شما هر قدمی که بردارید چه کاری بکنید، چه نکنید چون نیت آن کار را دارید، آن قدم را خداوند برای شما حساب می‌کند. این است که وقتی نیتان خدمت واجب است همان را خداوند اجر می‌دهد.

شما همه زحمت کشیدید حالا یا از خود تهران یا از راه‌های دور، از شهرستان‌ها تشریف آوردید، آن فرمایش پیغمبر است که کسی که صدای مسلمانی را بر استمداد بشنود و کمکش نکند مسلمان نیست. وَمَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لَلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ<sup>۱</sup> حدیث دیگری هم هست که می‌فرماید: مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتُمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ<sup>۲</sup>، کسی که روزش را به امور مسلمین همّت نکند، مسلمان نیست. الحمدلله شما نشان دادید که مسلمان واقعی هستید. بنابراین بر

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۶۴.

همین کار، خداوند اجر قائل می‌شود. بعد خدا ملاحظات دیگری کرد. این است که شما همین قدم را که برداشتید من ممنون و متشکرم، عصر هم در حسینیه مجلس روضه داریم، هر کدام ماندنی هستید آنجا تشریف بیاورید، هر کدام می‌خواهید برگردید به شهرستان یا جایی که هستید، بسیار خوب. بهرجهت خیلی از همه‌تان متشکرم. متشکرم از دل متشکرم، نه تشکراتی که متداول است، از دل متشکرم چون شما هم با دل آمدید، با آن سلوکی که مال درویشی است، نه سلوک به معنای راه رفتن ظاهری. خیلی ممنون و متشکرم، حالا دیگر تشریف ببرید.

\*\*\*\*\*

کتاب درویشی در سیاست و حالت نمی‌کند ولی بالاتر از سیاست است / عل نقرا  
به صورت خودجوش برای اولین بار قدرت درویشی / طبق آیه قرآن بدانید که مظلومی

که داشتید حاصل شد و به شما اجر دادیم / اطاعت امر الهی

خداوند خطاب به پیغمبر و نه تنها به پیغمبر، به همه‌ی امت می‌فرماید هر قدمی که در این راه برمی‌دارید، خداوند برای شما فخر و پیروزی می‌آورد.

این برای این است که خداوند به نیت نگاه می‌کند، اجر به نیت می‌دهد و اَلَّا خدا به هیچ یک از اعمال ما نیاز ندارد. اعمال ما هم، تحت اراده‌ی خداست. اینکه چنین کنیم که چنان شود و یا چنان کنیم که چنین شود، این را ما حساب می‌کنیم. معلوم نیست خدا هم این حساب را بکند. ما قصد داریم آن کار را بکنیم، خدا نمی‌خواهد و یک کار دیگر می‌کند، منظور این است که خداوند به اعمال ما نیاز ندارد و آن اجر به نیت است. نیت‌های شما همه الحمدلله خوب است، هر قدمی که در این راه و تا حالا برداشتید، مأجور خواهید بود، اجرش هم این است که ان شاءالله ما از خدا می‌خواهیم که این را یک نوع اجر حساب کند که به زودی آرامش پیدا کنیم، ان شاءالله.

يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا<sup>۱</sup>، خداوند در این آیه گفته است مرا عبادت می‌کنند و به من هم شرک نمی‌ورزند. من البته از این جهت گفتم خوشحالم که برای اوّل بار فقرا خودشان به صورت خودجوش یک عملی کردند. بارها گفتیم گرچه درویشی، یعنی مکتب درویشی، در سیاست دخالت نمی‌کند ولی بالاتر از سیاست است. مثل مرد بزرگی که خیلی هم بزرگوار است، او با بچه‌ی هفت هشت ده ساله، هم‌بازی نمی‌شود. درویشی هم با این سیاست‌های دروغ و دغل هم‌بازی و هم‌سر نمی‌شود. مگر گاهی برای مشغولیت، آن پیرمرد کاری کند. ولی گفته شده که

درویش‌ها هر کدام وظیفه‌ای دارند، چون شهروندی مسلمان، ایرانی و شیعه هستند. آنجاست که خودجوشی ایجاد می‌شود. یعنی از وقایع اصفهان همه متأثر می‌شوند. خبرش به کاشان می‌رسد، به شیراز و به تهران می‌رسد، آنها هم همین تأثر را دارند. چون همه متأثرند انعکاس روانی و عملی‌شان مثل هم می‌شود، آنجا همان کاری را می‌کنند که اینجا می‌کنند که تا یک کاری شروع می‌شود همه جمع می‌شوند و این موجب قدرت ماست، قدرت درویشی است.

گفتم ما در ضمن اینکه خودمان را ضعیف‌ترین فرد می‌دانیم، ولی در ضمن این را هم باید بدانیم که بالاترین قدرت را داریم. منتها خدا این قدرت را می‌دهد و می‌گوید: **وَلَاتَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**<sup>۱</sup>، اگر مؤمن هستید سستی به خرج ندهید، محزون نشوید، ایمانتان را نگهدارید همیشه برتر هستید؛ **أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**. همانطور که گفتم ما که می‌گوییم سلوک یعنی راه رفتن، منظور راه رفتن درونی و معنوی است. اما اینها حمل به راهپیمایی کردند. ما به راهپیمایی نیاز نداریم! اگر آن قدرتی را که ما داریم خداوند اجازه بدهد، با همان قدرت، نشسته دنیا را زیرورو می‌کنیم. ولی ما خیال این نوع راهپیمایی‌هایی که اینها می‌گویند نداشتیم. بهرجهت هر چه می‌خواستیم تا همین جا حاصل شد، چون تا همین جا حاصل شده بنابراین تشکر

می‌کنم، گو اینکه ممکن است بگویند تو چه کاره‌ای که تشکر می‌کنی؟! ولی من به نمایندگی از همه، از همه تشکر می‌کنم و می‌گویم قدمتان روی چشم همه. می‌توانید دیگر تشریف ببرید، اینجا دیداری هم تازه کردیم، تشریف ببرید، هر کدام که از شهرستان‌ها هستید، و در آنجا منزل دارید، تشریف ببرید. عصر هم در حسینیه روضه است، فردا شب هم مجلس فقری هست. ولی هر کدام که ماندید یا هر کدام که تشریف بردید بدانید که طبق آن آیه قرآن منظوری که داشتید، حاصل شد و به شما اجر دادیم.

مانمی خواهیم تطهرات کنیم، اگر نایشی هم می‌دهیم جلوی خداوند است تا او ما را  
پسندد / بر خود این تصمیم و این نیت اجر هست / اجر اولیه موجب می‌شود که ایمان شما  
بیشتر و محکم‌تر شود و دشمن در آتیه بیشتر برسد / نگران هم از بیج‌جهت نباشید، ولاتهنوا  
ولاتحزنوا را یادمان نرود!

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

این داستان را حتماً شنیده‌اید. داستان که می‌گوییم، نه اینکه افسانه  
باشد یعنی از نوع آن داستان‌هایی است که خداوند هم در قرآن به پیغمبر  
می‌گوید که برای تو قصه می‌گوییم بعد شرح حال حضرت یوسف  
را می‌گوید. یک جای دیگر می‌فرماید: قصه می‌گوییم، باز از پیغمبران  
می‌گوید. منظور اینطور قصه‌هاست. آن قصه این است که یک وقتی  
مسلمین به جنگ کفار ایرانی رفتند البته این را هم یادتان باشد که نگویید  
عرب ایران را فتح کرد، نه! عرب و عجم در نزد خداوند یکی هستند.  
اسلام ایران را فتح کرد، در جنگی که قشون مسلمین به کلی در حال



شکست بود وقتی بود که در مسجد، عمر خلیفه‌ی دوّم سخنرانی می‌کرد، خطبه‌ای می‌خواند، یک‌مرتبه علی علیه السلام که در مدینه بود از پایین منبر گفت که قشون اسلام دارد شکست می‌خورد. حالا نمی‌دانم دقیقاً کدام جنگ با ایران بود، جنگ نهاوند یا جنگی دیگر. عمر نگفت که تو از کجا می‌دانی؟ تو اینجایی و نهاوند دور است، زیرا می‌دانست علی بیجا نمی‌گوید. ایستاد و از علی پرسید چه کار کنم؟ علی فرمود که چند بار بگو الله اکبر و بگو به کوه بروید، بلند بگو. عمر گفت: من بگویم الله اکبر؟ علی فرمود: تو بگو، من صدایت را می‌رسانم. آنها الله اکبر عمر را شنیدند. البته صدا را شنیدند و تعجب کردند ولی روحیه‌ی آنها تقویت شد و پیروز شدند. منظور از این جنگ چه بود؟ فتح بود، تسلط اسلام بود، وقتی حاصل شد، دیگر جنگ را تمام کردند. خداوند هم در آیه‌ای می‌فرماید: قدرت الهی کار می‌کند.

شنبه‌ها ما اینجا جلسه داریم و بطور معمول شما هم می‌آیید، ولی خیلی‌ها از شهرستان و راه‌های دور به اینجا آمدند، به نیت اینکه صدای چند نفر از برادران خود را شنیده‌اند و به کمک آنها آمدند. این کار اجر دارد. اجر بر این است که با این نیت از منزل یا از شهرستان خود بیرون بیایید.

وقتی پیغمبر به مدینه هجرت فرمود آیه‌ای خطاب به پیامبر آمد که آنهايي که با پیغمبر هجرت نکردند با تو حسابی ندارند و مسلمان نیستند. این آیه وقتی به مکه رسید یکی از صحابه بزرگوار، پیرمردی بود

که خوابیده بود و اصلاً نمی‌توانست تکان بخورد، گفت: خدایا من چه کار کنم؟ بچه‌های خود را صدا زد و گفت چنین چیزی شده، باید مهاجرت کنیم. تخت روان آوردند و پیرمردی را که داشت می‌مرد روی تخت روان گذاشتند و بردند که مهاجرت کند. بعد رفتند در اولین منزل که پیاده شدند پیرمرد رحلت فرمود. فرزندان او متأثر شدند و فکر کردند که اینها هجرت نکردند، برای اینکه خدای نکرده آن آیه شامل اینها نشود، رفتند خدمت پیغمبر. آن آیه نازل شد که خداوند فرمود: هر کس پا از منزل بیرون بگذارد به قصد هجرت به سوی خداوند در بین راه بمیرد یا کشته شود اجر او با خداوند است و در نزد خدا شهید حساب می‌شود. حالا به این حساب بسیاری از شماها و ماها، شهید حساب می‌شویم.

ما نمی‌خواهیم تظاهرات کنیم، نمایش بدهیم، اگر نمایشی هم می‌دهیم جلوی خداوند است تا او ما را بپسندد. بنابراین ما آن منظور و علاقه و هدفی که داشتیم حاصل شد. البته همانطور که بارها گفته‌ام در مسایل اجتماعی فقرا باید خودشان تصمیم بگیرند و در اینجا اول بار بود که فقرا به صورت خودجوش تصمیم مستقل و یکنواختی گرفتند که بر خود این تصمیم و این نیت اجر هست. اجر اولیه که می‌بینید ایمان است که موجب می‌شود که ایمان شما بیشتر و محکم‌تر شود و دشمن در آتیه بیشتر بترسد برای اینکه خداوند در جای دیگر قرآن هم می‌فرماید:

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>، یعنی خداوند می‌فرماید سستی به خرج ندهید وَلَا تَحْزَنُوا، ننشینید گریه کنید - که شما هم شامل تَحْزَنُوا نبودید - و فقط إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ در مورد شما مانده است یعنی اگر مؤمن باشید همیشه برتر هستید. هیچ نگران نباشید؛ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا. بنابراین منظور و هدف این بود که استمداد کردند چون من که گفتم امور سیاسی را به خود فقرا واگذار کرده‌ام ولی خوشحالم که تصمیم گرفتند و تصمیم خوبی گرفتند. با این حال برای اینکه جُهَال که این آیات را نمی‌فهمند این تصمیم شما را علیه خود شما به کار نبرند، بهتر است تشریف ببرید. تا همین جا منظور ما حاصل شد ولی ما جنگ نمی‌خواهیم ما صلح می‌خواهیم چه بهتر. بنابراین همه‌ی فقرا، برادران و خواهرانی که با این نیت تشریف آوردند، شکر خدا را بجا بیاورند و می‌توانند تشریف ببرند، نگران هم از هیچ جهت نباشید، وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا را یادتان نرود.



حدیثی داریم، کسی که استغاثه یک مؤمنی را بشنود و جواب نهد خیلی بد است /

ارباب ما خداوند است / خود ما که در همین صندلی نشسته ایم بر همه مستقیم

این آیه را که خواندم یادداشت کنید و همیشه در نظر شما باشد:  
 وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. حتماً معنی این آیه  
 را می‌دانید چون بارها تکرار شده، سستی نکنید و محزون نباشید، اولی  
 دستور است و دومی نتیجه‌ی آن، می‌فرماید: به این جهت که اگر مؤمن  
 باشید همیشه بالا هستید وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

ناچارم داستانی از خودم بگویم، سال‌ها پیش صحبت این بود که  
 حضرت صالح علیشاه منزل جدیدی بگیرند. من و مرحوم حاج آقای  
 ممتحنی و مرحوم اسکندری دنبال منزل بودیم تا منزلی پیدا شد که آن را  
 پسندیدیم و به صاحبش گفتیم ما قولنامه‌ای می‌نویسیم ولی من گفتم که  
 کاره‌ای نیستیم. گفت: خیلی خوب. قولنامه‌ای نوشتیم و از شرایط آن، این  
 بود که باید سند تنظیم و تحویل شود، خدمت حضرت صالح علیشاه عرض  
 کردم، ایشان در پاسخ اول اظهار محبت کردند که زحمت کشیدی و بعد  
 مرقوم فرمودند که معامله و سند را تو از طرف من ننویس، حاج آقای  
 ممتحنی از طرف من وکیل است و می‌نویسد. این گذشت تا تنظیم سند

هم انجام شد. بعد وقتی خدمت ایشان رسیدم، فرمودند از اینکه تو زحمت کشیدی منزل را پیدا کردی بعد من گفتم تو ننویسی و یکی دیگر بنویسد، گله‌مند نباشی؟ ناراحت نشوی؟ گفتم: نه چرا گله‌مند باشم؟ من خوشحالم که امر شما را به هر نحوی باشد انجام دهم، آن وقت امر شما این بود که من صبح تا شب پَدوم و منزل پیدا کنم، که پیدا کردم، حالا امر شما این است که در خانه بنشینم و بخوابم، این را هم اطاعت می‌کنم، این با آن فرقی نمی‌کند هر دو اطاعت امر است. حالا منظورم این است، یک وقت امر بر این است که تکان بخور، یک وقت امر بر این است که تکان نخور، هر دو امر الهی است. ما در عبادات خیلی موارد شبیه این داریم، بخصوص برای خانم‌ها، امر خدا هر طور باشد فرقی نمی‌کند. آن که به اطاعت امر الهی روزه می‌گیرد با آن که خدا فرموده روزه نگیرد، و نمی‌گیرد هر دو یکی است. این اطاعت بکند او هم بکند مثل هم است. من خودم که گفتم دخالت نمی‌کنم برای اینکه فکر نکنید وظیفه‌ی شماست. ولی گفته‌ام فقرا تک تک خود یک شهروند جداگانه‌اند. یک ایرانی و شیعه ایرانی هستند، خودشان تکلیف خود را تشخیص بدهند که خودجوش یک چنین کاری شد. از آن طرف حدیثی داریم که کسی که استغاثه یک مؤمنی را بشنود و جواب ندهد خیلی بد است. حالا هر که بوده بهرجهت از شماها استمداد کرده که بیایید با هم اقدامی بکنیم. همه به این استمداد جواب دادید. همین که جواب دادید و نیت شما خیر بود

به مقصود رسیده‌اید. بنابراین تشریف آوردن شما و آنهایی که به این منظور بود - غیر آنهایی که در تهران هستند و به این مجالس همیشه می‌آیند - از همان اولی که به این منظور بیرون آمدید اجرتان با خداست. ممنون و متشکر، زحمت کشیدید و می‌توانید به شهرستان و به منزل خود برگردید، همین قدر ارزش دارد. همانطور که آدمی که شرعاً نباید روزه بگیرد، اگر روزه بگیرد نه تنها ثواب ندارد گناه هم دارد. این است که با تشکر از همه، منظور حاصل شد، ما که حزب سیاسی نیستیم که دنبال رأی و انتخابات و اینها باشیم تا بگوییم تو بیا پایین، من بنشینم، نه! ارباب ما خداوند است. خود ما که در همین صندلی نشسته‌ایم بر همه مسلطیم؛ **أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**. به این حساب برای اینکه دیگر امور هم منطبق با خواسته‌ی ما باشد، گفتم خانم‌ها و آقایان می‌توانند تشریف ببرند و بعد از این زحمتی که کشیدند، استراحت کنند.

داستان دیگری هم هست که من آن را می‌گویم، خودتان بعد درباره‌اش فکر کنید. علی علیه السلام در همه‌ی جنگ‌ها شرکت می‌کرد جنگ‌های آنها تن به تن بود. عمر بن عبدود قهرمان خیلی مشهور عرب بود که هیچ کس جرأت نمی‌کرد با او بجنگد، دو سه بار هم صدا زد چه کسی می‌آید با من جنگ کند؟ یک بار علی از پیغمبر اجازه گرفت، به علی اجازه نداد. بعد باز او فریاد زد. علی اجازه گرفت، پیغمبر اجازه نداد. دفعه‌ی سوم، علی اجازه گرفت پیغمبر اجازه داد و برای او دعا کرد. علی به جنگ

آمد، وقتی بر عمر پیروز شد و او را به زمین خواباند و شمشیر کشید که طبق رسم آن وقتها سر او را بزند او یک تف به علی انداخت که مولوی خیلی بیشتر از ما غیرت به خرج داده و ناراحت شده گفته:

او خَدو انداخت در روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

آن خَدو زد بر رخی که روی ماه

سجده آرد پیش او در سجدگاه<sup>۱</sup>

یعنی نه تنها افتخار ماست بلکه پیغمبر هم به او افتخار می‌کند، و الی آخر. علی چه کار کرد؟ شمشیر را که کشیده بود، غلاف کرد و برخاست یک کمی قدم زد و بعد برگشت. حالا خود او یا دیگری پرسید که چرا وقتی آنطور کرد، بلند شدی گفت که:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم

بنده‌ی حَقم، نه مأمورِ تنم<sup>۲</sup>

آن وقت عصبانی شدن طبیعی است. و لذا آن نیتی که برای خدا بود ممکن بود کمی مخدوش شود. علی فرمود چون از او عصبانی شدم، پا شدم که عصبانیتم تمام شود تا این کار صرفاً برای خدا باشد. حالا ما هم برای خدا این کار را می‌کنیم؛ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. اگر خانم‌ها بروند بهتر است.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۳۸-۳۷۳۷.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۲.

مکتب با روح انسان آغشته است، همراه یا خادم روح انسانی است / توجه همه می مردم  
و همه مذاهب به مسأله می رفتگان و مردگان / بیچ کار خداوند بی حکمت نیست /  
احترام به مقبره می بزرگان / هانطور که خون حسین بن علی علیه السلام در گهای پیروان واقعی

اومی جوشد، خون یزید هم در پیروانش می جوشد<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

فقط شرح حال امام زاده ها و مرده ها و ساختمان ها را ننویسید،  
وضع مردم آن زمان و روحیات آنها را نیز بنویسید. بعضی از سفرنامه ها  
اینطور است، مین جمله سفرنامه می ناصر خسرو. او همه جا پیاده می رفته  
است. ناصر خسرو مرد بزرگواری بود، عارفی بود که شعر هم خیلی گفته؛  
منتها شعرهای او شعرهای فلسفی و عرفانی است، این است که مثل  
اشعار حافظ و سعدی عوام آن را نمی پسندند. ولی بسیار سطح بالا است.  
منظور اینکه، در یکی از این سفرنامه ها می نویسد در سنه می مثلاً  
چهار صد و چند هجری به شهر حلب رفتیم. معلوم می شود در حلب

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۴ ه. ش.



آن وقت‌ها بیشتر شیعه بودند. می‌گویند: دیدم مردم دسته عزاداری راه انداخته‌اند. گفتم: چه خبر است؟ گفتند: به مناسبت شهادت امام حسین است. گفتم: شهادت امام حسین در سال شصت هجری بوده، حالا سال چهارصد و چند است، خبر این واقعه بعد از چهارصد سال به شما رسید؟

ولی یک اخباری هست که هم هر روز به انسان‌ها می‌رسد و هم بعد از چهارصد سال می‌رسد؛ من جمله همین اخبار خودمان که می‌بینید هنوز از عزای قمی‌ها خلاص نشدیم، مسائل بروجرد پیش آمد که باید برای بروجرد سینه بزینیم، بروجرد هنوز تمام نشده بود که اصفهان اینطور شد. آخر خود اصفهانی‌ها که چون تاجر هستند مراعات می‌کنند. ولی باید به آنها بربخورد، چرا که ما به قبرهای عادی هم توهین نمی‌کنیم، چه رسد به آن مقبره! یکی از مصدومین اصفهان گفته بوده که یکی از مأمورین، نه در لباس سرهنگی که شخص بتواند تشخیص بدهد، عصبانی شد به من گفت ما امروز می‌خواهیم نقش یزید را در مقابل شما بازی کنیم. من یاد این موضوع افتادم که یک وقتی در روزنامه‌ها نوشتند چارلی چاپلین که خیلی نزد همه مشهور است تنهایی به پاریس برای گردش رفته بود، می‌خواست کسی او را نشناسد، قدم می‌زد دید جایی جمعیتی جمع شده، گفت: چه خبر است؟ گفتند: یک تئاتری اینجا برگزار است. نگاه کرد دید موضوع تئاتر این است که مسابقه می‌دهند کسانی که مدعی هستند که مثل چارلی چاپلین هستند بیایند و نمایش بدهند، کدام

شبیبه‌تر به چارلی چاپلین شده و جایزه بگیرد، چارلی چاپلین بیکار بود. گفت خودم هم می‌روم، خود او هم رفت که در مسابقه شرکت کند. در مسابقه شرکت کرد ولی نفر اول نشد بلکه نفر سوم یا چهارم شد، معلوم شد آن کسی که اول شده از خود چارلی چاپلین نقش او را بهتر بازی کرده است. حالا آن آقا آمده گفته ما می‌خواهیم نقش یزید را بازی کنیم. از این‌گونه وقایع در دنیا خیلی اتفاق می‌افتد. و اتفاق هم افتاده. در رباعیات خیام است که می‌گوید: «در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش»، در قدیم ظرف ملامین که نبود، ظرف یک‌بار مصرف و تفلون هم نبود، بلکه فقط ظرف گلی بود که آن را می‌پختند. این است که کوزه‌گر زیاد بود. شغلی بود که زیاد کار داشت. چون کوزه زود می‌شکست، این است که کوزه‌گر را در اشعار مثال می‌آوردند:

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش

دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش

ناگاه یکی کوزه برآورد خروش

کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

از اول جهان از این قبیل چیزها زیاد بوده است. حال کوزه‌ی یک کوزه‌گر در چهار هزار سال پیش در موزه می‌رود که اگر ما بخواهیم آن کوزه را بخریم باید تمام مال خود را بفروشیم تا بتوانیم آن کوزه را بخریم. اما کوزه‌خر آن معلوم نیست که بوده؟ شاید یک نره‌خری بوده، ببخشید

من گاهی عصبانی می‌شوم از این حرف‌ها می‌زنم. بهرجهت شاید یکی از امرا بوده که این کوزه را خریده است، چه بسا در گوشه کوزه نوشته شده که فلان کوزه‌گر آن را ساخته ولی همه اینطور نیست، بسیار کوزه‌گران و کوزه‌خرها و کوزه‌فروش‌ها از بین رفتند ولی کوزه ماند. نوشته‌اند مثلاً کوزه‌ای بوده که فرعون در آن شراب می‌خورده، کوزه مانده، فرعونش رفته. شما این تصوّر را بکنید کوزه‌ها می‌ماند، یعنی مکتب‌ها می‌ماند برای اینکه مکتب‌ها با روح انسان آغشته است، همراه یا خادم روح انسانی است، روح انسانی هم جزوی است از روح الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوت<sup>۱</sup>، بنابراین باقی می‌ماند.

اگر هر کدام از ما خود را عضوی از جامعه حساب کنیم، اگر این حال را داشته باشیم، لطمه‌ای که به من بخورد به شماها هم اثر می‌کند. در تذکرة الاولیاء آمده است که علی علیه السلام و عمر وقتی به دیدن اویس قرن رفتند. عمر چون مرد مُسنّی بود صحبت می‌کرد و علی علیه السلام هنوز جوان بود، ولی اویس او را می‌شناخت. این را هم بدانید که اویس در جنگ صفین جزو قشون علی بود و کشته شد. اویس از عمر پرسید تو که هستی؟ گفت: من صحابه‌ی رسول‌الله هستم. گفت: تو رسول‌الله را دیده‌ای، دوست رسول‌الله بودی؟ گفت: بله. اویس گفت: می‌بینم دندان تو سالم است. گفت: بله هنوز. فرمود: در دوستی خود خلل داری. دندان

---

۱. سوره فرقان، آیه ۵۸.

خود را نشان داد که شکسته بود. گفت: آن روزی که سنگ به دندان رسول الله خورد و درد گرفت همان روز دندان من درد گرفت. فهمیدم این همان درد است، زدم و آن را کندم ولی تو دندانت سالم است. منظور این است که او یس خود را به عنوان یک انسان، عضوی از جامعه‌ی بشریت و جامعه‌ی مسلمین می‌دانست و این را حس می‌کرد که:

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش زیک گوهرند<sup>۱</sup>

ولی ما این احساس را نمی‌کنیم. هر وقت این احساس را کردیم آن وقت معلوم می‌شود راست می‌گوییم. بنابراین زخمی که در سنه‌ی شصت یا شصت و یک هجری بر پیکر اسلام وارد شد، این زخم مثل این است که اینجا در دست ما شود که همان وقت درمان می‌کنیم و مرهم می‌زنیم و خوب می‌شود ولی جایش همیشه هست، علامت آن همیشه هست که اگر کسی دید و گفت دست تو چه شده؟ می‌گوییم روز عاشورا در خدمت حسین بودم، آنجا زخم شد. اما ما کجا، زمان آنها کجا؟ ولی نخیر، در آن روز ما بودیم. چیزی هم که حالا ما می‌بینیم در روزگار خواهد ماند و ما همیشه حامل این خاطرات هستیم.

مسأله‌ی رفتگان و مردگان، همواره خیلی مورد توجه همه‌ی مردم و همه مذاهب بوده است، البته مثلاً مذهب زرتشت می‌گوید خاک چون از

---

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۲۲.

عناصر اربعه و یکی از چهار عنصر است نباید خاک را آغشته به جسم و جسد بکنیم، دفن نمی‌کنند. به همین حساب، بعضی مذاهب در هندوستان جسد را می‌سوزانند. بعضی از مذاهب یا ملی که نزدیک دریا یا رودخانه هستند در آب می‌اندازند. در اسلام به حاضرین، به زنده‌ها توصیه می‌فرماید: اذْكُرُوا مَحَاسِنَ مَوْتَاكُمْ<sup>۱</sup>، رفتگان خود را به خوبی یاد کنید. اگر خوبی نداشتند آن وقت معلوم می‌شود ما خوبی نداریم و الا هیچ انسانی نمی‌شود بی‌خوبی باشد، آخر می‌گوییم یزید چه خوبی داشت؟ یزید یک خوبی داشت که ما الان بگوییم بر یزید لعنت ولی اگر یزید نبود که نمی‌توانستیم این را بگوییم؛ چیزی نبود که گفته شود. بنابراین هیچ کار خداوند بی حکمت نیست منظور اینکه در اسلام مرده آنقدر احترام دارد که برای زنده‌ها تکلیف تعیین می‌کند که اذْكُرُوا مَحَاسِنَ مَوْتَاكُمْ. به طریق اولی برای مرده احترام قایل است. در نماز میّت بعد از حمد و درود به پیغمبر و دیگر پیغمبران و ائمه می‌گوییم خدایا شخصی که جنازه‌ی او جلوی ما است غلام و بنده‌ی توست، از پدری که بنده‌ی تو بود زاده شده، از مادری که بنده‌ی تو بود زاییده شده لا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا<sup>۲</sup>، جز خیر از او اطلاعی نداریم، یعنی بدی‌ها را فراموش می‌کنیم. این احترام به مرده است. بعد هم نبش قبر حرام است و از گناهان بزرگ است.

در این صورت وظیفه‌ی مؤمنین چیست؟ که در همه وقت احترام

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۳۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۲.

مردگان را داشته باشند و مستحب است هر وقت از قبرستانی رد می‌شوید بر اهل قبور سلام کنید و فاتحه‌ای بخوانید. وقتی وارد یک مقبره می‌شوید در زیارت‌نامه‌ها آمده که سلام کنید، وارد اتاق شدید سلام کنید، چرا؟ چون او زنده است؛ برای اینکه جزیی از روحی است که لایموت است. حالا در قدیم حتی گاهی اوقات جرأت نمی‌کردند از روی قبر رد شوند. از آن گوشه‌اش می‌رفتند. حالا نمی‌دانم ما را چه شده است که همه‌ی این چیزها را فراموش کرده‌ایم؟ در روانشناسی و در روانکاوی بیماری‌های روانی می‌نویسند بعضی بیماری‌ها خصوصیتش این است که بیمار، گذشته را فراموش می‌کند البته همه‌ی چیزهای گذشته را نه، ولی بیشتر آنها را فراموش می‌کند، حالا جامعه‌ی ما دچار این بیماری شده، مجموعه‌ی جامعه، فراموش کرده که ما به قبرها چقدر احترام می‌گذاشتیم. خدا از من و شما همین قدر مسلمانی را توقع دارد که هستیم، بیش از این نمی‌توانیم. ولی جامعه و خداوند از بندگانی که خود باید نمونه‌ی زندگی باشند و به دیگران یاد بدهند بیشتر از این را توقع دارد. می‌گویند ضحاک پادشاه غاصبی بود که در ایران به پادشاهی رسید، وقتی بیمار شد به او گفتند مغز سر جوانی با این خصوصیات دوی اوست. از این رو، می‌گشتند تا جوانی را با این خصوصیات پیدا کنند البته هر کس را می‌گرفتند چون می‌دانست می‌خواهند او را بکشند، گریه و زاری و التماس می‌کرد، ولی جوانی را گرفتند و دیدند این جوان هیچی نمی‌گوید و لبخندی بر لب

دارد. گفتند: چرا هیچی نمی‌گویی؟ گفت چه بگویم و به که بگویم؟ پدر و مادرم که باید حافظ من باشند، یا آنها را مجبور کردند یا نکردند، بهرجهت مرا به شما سپردند. حاکم و امیری که باید مراقب و حافظ من باشد، خود او می‌خواهد جان مرا بگیرد، خداوندی که مواظب من است، او را بر من مسلط کرده، پس لابد خود او یک مصلحتی می‌داند و می‌بیند، من چه بگویم؟ می‌گویند آن امیر خجالت کشید. نمی‌دانم امیر خجالت می‌کشد یا نه؟ بهرجهت خجالت کشید و او را رها کرد.

حالا باید احترام رفتگان و قبر رفتگان را به ما یاد بدهند. البته احترام گورستان و احترام قبر تا اندازه‌ای که به مرده‌پرستی نرسد بسیار خوب است، آخر ایرادی که وهابی‌ها در این مورد بر ما می‌گیرند برای این است که روحیه‌ی ما را نمی‌فهمند. آنها می‌گویند ما مرده‌پرستیم، ائمه، پیغمبر و اینها را می‌پرستیم. ما می‌گوییم نه! البته عرفا می‌گویند ما به اینها توسل می‌جوئیم *يَبْتَغُونَ إِلِي رَبُّهُمْ الْوَسِيلَةَ*<sup>۱</sup> ولی آنها می‌گویند نه اینطور نیست. حالا مادامی که به مرده‌پرستی نرسد این احترام واجب و لازم است بخصوص در مورد مقبره‌ی بزرگان. چون در اخبار هم هست که جسد بزرگان متلاشی نمی‌شود و سالم می‌ماند که یکی به نظرم در مورد قضیه‌ی حربن‌بزید ریاحی است که وقتی شهید شد حضرت بالای سر او آمدند و دستمال یا عمامه خود را دور سر او پیچیدند، و بعد او رحلت

کرد. می‌گویند زمان مقدّس اردبیلی قبر باز شد دیدند جنازه سالم بود. گوشه‌ی دستمال را بردند و مثل اینکه مقدّس اردبیلی بود که آن را نگه داشت، دیدند که هر وقت دستمال را بر می‌دارند خون تازه می‌آید. این خون همان خونی است که بعد از چهارصد سال آن سیّاح از دیدنش تعجب کرده بود. بله ما هم هر روز این دستمال را بر می‌داریم خون تازه می‌آید. همین خون است که در قم، بروجرد، کیش، اصفهان و اینها می‌جوشد، حافظ است که می‌گوید «آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست»، داستان دیگری را هم حضرت صالح‌علیشاه می‌فرمودند که به نظرم یا راجع به ایام سفر خود ایشان به عتبات بود یا نقل قول از کسی بود که در عتبات بود و می‌گفتند رودخانه دجله یا فرات هر وقت طوفان می‌شد، این طرف رودخانه که خاک نرم بود، آب می‌برد و رودخانه کمی این طرف‌تر می‌آمد تا نزدیک قبر حذیفه رسیده که از صحابه‌ی خاصّ رسول‌الله بود، برای اینکه آب می‌آمد و این قبر را می‌برد باید فکری می‌کردند. نبش قبر که در اسلام حرام است و نمی‌شود نبش قبر کرد. هر کدام از علما که موضوع را شنیدند حرفی زدند. مرحوم آقای کاشف الغطا - مثل اینکه ایشان همان کسی است که به آقای رضاعلیشاه اجازه‌ی اجتهاد داده بود - گفته بود دور تا دور قبر مکعبی بکنید و چوب بگذارید و صندوقی چوبی مثل این اتاق درست کنید که خاک و قبر داخل آن باشد و همین را منتقل به جای دیگر کنید. گفته‌اند که نبش قبر حرام



است ولی نقل قبر که حرام نیست و قبر را منتقل به جای دیگری نکنید. منظورم این است که، ما هیچ چیز را فراموش نمی‌کنیم ولو بعد از چهارصد سال خبرش به ما برسد فراموش نمی‌کنیم و به آن سیّاح می‌گوییم یادداشت کن همانطور که خون حسین بن علی علیه السلام در رگ‌های پیروان واقعی او می‌جوشد، خون یزید هم در پیروانش می‌جوشد. کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا معنایش همین است؛ ان شاءالله خون آن حسین در رگ‌های ما باشد.

\*\*\*\*\*

ناز برای این است که شخص مدت کوتاهی از همه بی‌درد و نگاه کند که این امر، چه بلا و چه

غیربلا، از خداست / ما باید خوشحال باشیم که خدا دارد با ما بازی می‌کند / ادامه می‌بازی

این است که دنبال رفع نگرانی خود برویم، دنبال طرد کردن ظلم و ستم

برای ما که هم به معنایی درد معنوی داریم و هم گرفتاری‌هایی برایمان ایجاد شده و برای همه هست، دیدن یکدیگر در مجالسی که اینطور باشد، ارزش دارد. به همین حساب هم هست که در همه‌ی گرفتاری‌ها و بلا یا خداوند نمازی مقرر کرده است. برای اینکه در نماز، آدم اولاً از این دنیا باید ببرد، چون همه‌ی گرفتاری‌ها برای همین دنیاست. به

قول مرحوم هادی حائری که می‌گفت زندگی همین ۱۵۰ سال اولش مشکل است، بعد آسان می‌شود، از این‌رو انسان باید همان وقت در فکرش به دوران آسایش برسد. میّت که دارد می‌رود با نماز میّت به بدرقه‌ی او می‌رویم، آخرین کادویی که به او می‌دهیم نماز است. زلزله، اصولاً اینطور بلایا، همه نماز دارد، عید برای خود نماز دارد، نماز برای این است که مدّت کوتاهی آدم از همه ببرد و نگاه کند که این امر، چه بلا و چه غیر بلا، از خداست. هم به خدا تکیه پیدا می‌کند و هم به خداوند می‌نالد و می‌گوید: تو خودت مرا آفریدی، من ضعیف‌را، باید کمک کنی و خدا را به خودش قسم می‌دهد می‌گوید تو را به خدا کمک کن، خداوند هم نیرویی از نیروهای خود را می‌دهد، این است که بعد از یک ناراحتی عمده، اینطور جلسات خیلی خوب است و یادآور این می‌شود که انسان بفهمد هر چه می‌رسد از خداست. البته آن شعر می‌گوید:

هر چه از دوست می‌رسد خوب است

گر همه سنگ و گر همه چوب است

مثلاً در تلویزیون دیده‌اید که شیر، ببر، پلنگ یا آهو با بچه‌ی خود بازی می‌کند و بچه را گاز می‌گیرد، مادر گاز گرفته ولی بچه داد و بیداد می‌کند، مادر از همین خوشحال است، خود او هم خوشحال است، گازش گرفته ولی خوشحال است چنانکه در آن شعر می‌گوید:

اگر با دیگرانش بود میلی

چرا ظرف مرا بشکست لیلی

این گرفتاری‌هایی هم که خدا می‌فرستد بازی با ماست اینکه می‌گویند **البلاءُ لِلْوَلَاءِ**، یعنی مادر، بچه‌ای را که بیشتر به او علاقه دارد و خوشش می‌آید با او بازی می‌کند. پدر با بچه بوکس بازی می‌کند، ضربه به بچه می‌خورد، کمی دردش می‌آید ولی دردی که خوشش می‌آید؛ یعنی می‌فهمد که مورد علاقه اوست. در همین حین که بچه در بوکس بازی، بوکسی می‌خورد، باز هم رها نمی‌کند و پدر به او می‌گوید قربونت بروم، او هم یک بوکس می‌زند ولی هر دو بوکسی که به هم می‌زنند علامت مهر و محبت است، بنابراین خدا دارد با ما بازی می‌کند، ما خوشحال باید باشیم که دارد با ما بازی می‌کند ولی بازی را هم نباید رها کنیم. ادامه‌ی بازی این است که ما هم مثلاً حمله کنیم، او که حمله می‌کند ما هم حمله کنیم، یعنی دنبال رفع نگرانی خود برویم، دنبال طرد کردن ظلم و ستم و امثال اینها برویم، ان‌شاءالله.

حکومت نظامی / بایکوت خبری / بیرون کردن مسلمان از منزل خودشان به

دره‌ی شعب ابوطالب / فوت ابوطالب و خدیجه و مهاجرت پنجمبر به مدینه /

مطالعه و قایل صدر اسلام و دانستن وظیفه‌ی خودمان

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

کسی می‌گفت من در تاریخ صدر اسلام می‌گشتم دنبال اینکه ببینم سابقه‌ی این حکومت نظامی چیست؟ زمان شاه حکومت نظامی خیلی برقرار می‌شد. در خیلی شهرها عملاً حکومت نظامی بود ولی اسمش نبود، می‌گفت: «خودش را بیاور اسمش را بیاور». حالا ایشان می‌گفت سابقه‌ی حکومت نظامی دو قسمتش در زمان عبیداله زیاد است. وقتی با آن حقه‌بازی، از لحاظ سیاسی بر کوفه مسلط شد، گفت: الیوم عاقب بالظن، امروز من به گمان هم مجازات می‌کنم. حالا حرف تو حرف می‌آید ولی عیب ندارد، این جوک‌ها و لطیفه‌هایی هم که ساخته‌اند همه مسخره نیست، در همه یک چیزی هست، یک حکمتی هست. اینکه آمده در فارسی گفته‌اند ضرب‌المثل آن داستان کلیله و دمنه است که گفت

اول می‌کشند بعد می‌شمارند. این همانی است که عبیداله زیاد گفت: **الْيَوْمِ**  
**او عاقَبَ بِالظَّنِّ**، گمان می‌برم، می‌گیرم.

مسأله‌ی دیگری که متداول شده در مسائل و مبارزات سیاسی، مثل اینکه اول بار یک انگلیسی یا یک اسکاتلندی بود به نام بایکوت که این روش را به کار برد و این روش به اسم او ماند. ولی معلوم می‌شود این آقا وارث بعضی مشرکین و کفار مکّه بود. همانطوری که قشون حسین علیه السلام (نه قشون، ارادتمندان ایشان) وارث دارد، ارادتمندان مخالفشان هم وارث دارند و هستند. مثل اینکه اینطوری بود، برای اینکه خیلی بر مسلمین فشارها آوردند، دیدند هر فشاری می‌آورند اینها متحدتر می‌شوند، آمدند اینها را بایکوت کردند.

اولاً بایکوت خبری کردند. هیچکس حقّ نداشت اسم آنها را بر زبان بیاورد، کسی بگوید محمّد، بگوید حمزه (حالا نمی‌دانم آن وقت حمزه بود یا نه؟) بگوید علی، بگوید ابوبکر، بگوید عمر! اینها از بزرگان اولیه بودند، علی علیه السلام، ابوبکر، عمر. شاید دیدند این هم به تنهایی کافی نیست. اصلاً اینها را تقریباً از شهر بیرون کردند، حالا چگونه؟ نمی‌دانم، جایی نخواندم. بهرجهت اینها را از منزل‌هایشان، از جایی که مال خودشان بود، بیرونشان کردند. یک درّه‌ای به نام شعب ابوطالب بود، حالا نمی‌دانم از آن وقت به بعد اسم آن درّه را شعب ابوطالب گذاشتند یا قبلاً هم اسمش بود؛ بهرجهت ما حالا می‌گوییم شعب ابوطالب. رفتند به شعب ابوطالب، آنها را

بردند، هیچکس با اینها حقّ معامله نداشت. مشرکین و کفار مکه بر شهر حکومت داشتند، مسلط بودند. گفتند هیچکس حقّ ندارد.

حتّی مثلاً گاهی اوقات علی علیه السلام نصف شب که مثلاً قافله‌ای می‌آمد و خواروبار داشت می‌رفت در دو سه فرسخی، در آنجا از او می‌خرید و از آن پشت می‌آورد. وَاَلَا اگر به بازار می‌رفتند، نه تنها به آنها جنس نمی‌دادند بلکه ممکن بود کشته هم بشوند. در کجا؟ در مکه! چه کسانی؟ این مسلمان‌ها، یعنی کسانی که اهل مکه بودند، پیغمبر یعنی محمد بن عبدالله خودش، پدرش، مادرش، جدّش، اجدادش همه مکه‌ای بودند، آنجا منزل داشتند، بیرونشان کردند. اینها می‌آمدند کالا بخرند، به آنها نمی‌دادند. در آنجا حضرت پیغمبر سه تا دختر داشتند از خدیجه. البته هر سه، زن‌های بزرگوار بودند ولی فاطمه علیها السلام که از معصومین بود و در رأسشان بود. در شعب ابوطالب فاطمه ام‌ابیه‌ها در آنجا آمد، در آنجا خدمتگزار پدر و مادر و خدمتگزار همه بود. این بزرگوار از همان کوچکی بزرگواریش نشان داده می‌شد.

بهرجهت خیلی به اینها سخت گرفتند، حالا نمی‌دانم زیاد در این قسمت مطالعه ندارم که بگویم چطور شد که این بایکوت برداشته شد. قاعدتاً همینطور خردخرد آمدند یا یک کمی مردم هم فهمیدند. بهرجهت در همان سال، سالی که از شعب به شهر آمدند، ابوطالب علیه السلام رحلت فرمود و در همان سال خدیجه علیها السلام رحلت کرد. دو استوانه‌ای که به صورت ظاهر

پشتیبان محمد بودند و شخصیت‌هایی بودند که بهرجهت یک خُرده مردم مراعتشان می‌کردند. این دو واقعه در واقع پشت پیغمبر را خم کرد، پشت پیغمبر را شکست که خداوند اجازه‌ی مهاجرت داد. اجازه داد و خود خداوند هم وسایلیش را فراهم کرد. از مدینه شبانه آمدند با پیغمبر بیعت کردند و گفتند بیا به مدینه و اصلاً حاکم ما باش.

منظور همه‌ی اینها چه مسلمین، موحدین، مسلم به معنای معمولی که می‌گوییم که ما همه مسلمانییم، مثلاً ما مسلمانییم ولی نمی‌توانیم بگوییم ابن‌ملجم مسلمان نبود، نخیر او هم به این معنا مسلمان بود. در تاریخ صدر اسلام همه‌ی این وقایع دیده می‌شود و ما اگر مطالعه داشته باشیم، در هر مورد وظیفه‌ی خودمان را می‌دانیم. یعنی آن شعر مثل مشهور فارسی است می‌گوید:

نگاه دست ننه کن

مثل ننه غربیله کن

ما نگاهمان باید به دست محمد، علی و بزرگان آنجا باشد، مثل

آنها. ان شاء الله

عزاداری ماه محرم و صفر و عزای خانوادگی نفرا و تخریب حسینیه های قم، بروجرد و

اصفهان، بشارت تمام شدن ماه صفر/ ما راضی هستیم به هر چه خداوند قسمت کند<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

امشب اوّل ربیع الاوّل است؛ یعنی ماه محرم و صفر تمام شد. البته ما غیر از عزاداری و عزای همه‌ی مسلمین و شیعیان یک عزای خانوادگی هم داشتیم، دو سه تا عزا. قضیه‌ی قم و حسینیه‌ی قم که خراب کردند و ما همیشه از خدا می‌خواهیم آبادترش را به ما بدهد و ویران‌تر از این را به دشمنان. هم‌چنین بعد از آن بروجرد، آن هم در همین ماه صفر بود و حالا هم روزهای آخر ماه صفر، نخواستند که پایان ماه صفر امسال را ما خوشحال باشیم و این شادی را که می‌گویند، داشته باشیم. بهرجهت هر چه خداوند قسمت کند ما راضی به آن هستیم. حضرت امام حسین در آن آخر فرمود: رِضاً بِقَضَائِك. ما رِضاً بِقَضَائِك هستیم ولی از خدا هم همیشه می‌خواهیم به ما راهنمایی کند و راه صحیح را به ما نشان بدهد.

اما منسوب است به پیغمبر که فرمود کسی که به من بشارت بدهد که ماه صفر رفت، من بشارت بهشت به او می‌دهم. یا رسول الله! ما بهشت



را برای شخص خودمان نمی‌خواهیم، برای همه می‌خواهیم. یا رسول‌الله!  
نسیمی از بهشتی که وعده کردی، برای ما بفرست.

البته بگذریم از اینکه معلوم نیست این حدیث صحیح باشد یا نه؟  
و اگر هم درست است معنی واقعی‌اش چیست؟ که درباره آن بارها  
صحبت شده باز هم صحبت می‌شود. ولی بهرجهت منسوب به پیغمبر  
است، هر چه منسوب به آن بزرگواران باشد ما احترامش می‌کنیم و  
دوستش داریم. خصوصاً اینکه برای ما بشارت هم  
در آن هست. ان‌شاءالله با رفتن این ماه و آمدن ماه ربیع‌الاول – ربیع  
یعنی بهار – بهارِ اول، بهارِ زندگی ما باشد، ان‌شاءالله.

اسلام / مسلم سه اصل توحید، نبوت، معاد را دارد و تسلیم امر الهی است / هر دینی که آمد با توسعه جامعه، نیازهای جدید پیدا شد که قواعد جدیدی هم لازم بود / صلح و جنگ / صلح خیر است / مقررات معنوی صلح آن است که دل ها به هم نزدیک می شود<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

متأسفانه نام اسلام را در دنیا طوری جلوه داده اند که اسلام یعنی تروریست. و در مورد آن یک بار صحبت و بحث کردم. آنچه ما اسلام می گوئیم (یعنی لفظ اسلام) لغتی است که مفهومش در مورد تمام پیغمبران صدق می کند. حضرت سلیمان مثلاً به بلقیس فرمود: **أَسْلِمْتُ**، اسلام بیاور تسلیم شو. گفت: **وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**<sup>۲</sup>، چنین مطلبی. در مورد حضرت ابراهیم صریح تر است. ابراهیم **ﷺ** فرمود که **مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا**<sup>۳</sup>، ابراهیم مسلم بود. پس چه کسی به ما مسلم، یا مسلمان گفته است؟ باز آیه قرآن می گوید: **مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ**، مکتب و مذهب پدرتان ابراهیم،

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱۰ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره نمل، آیه ۴۴: با سلیمان تسلیم پروردگار جهانیان گردیدم.

۳. سوره آل عمران، آیه ۶۷: ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه حنیفی مسلمان بود.

هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ<sup>۱</sup>، او قبلاً به شما لغت مسلمان اطلاق کرد، شما را مسلمان نامید. به این معنی همه‌ی پیغمبران الهی مسلمان بودند، مسلم بودند. چه وجه مشترکی بین اینها بود که می‌گوییم همه؟ یعنی موسی علیه السلام مسلمان بود، یحیی علیه السلام مسلمان بود، عیسی علیه السلام مسلمان بود، محمّد عبدالله صلی الله علیه و آله هم مسلمان بود؟

سه چیز است: توحید، نبوت، معاد. هر که این سه اصل را داشته باشد مسلم است؛ تسلیم امر الهی است. توحید یعنی خدا یکی است، خداپرستی. نبوت یعنی پیغمبری یعنی این شخص را خدا فرستاده که این سخنان را به ما بگوید. معاد یعنی یک روزی دوباره برمی‌گردیم؛ نه به این دنیا بلکه از آجایی که آمدیم به همان جا برمی‌گردیم؛ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ<sup>۲</sup>، ما از خداییم و به سوی خدا برمی‌گردیم. این سه تا اسلام است. پس تفاوت در چیست؟ مثلاً زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان حضرت نوح محیطها کوچک بود، همه‌ی مردم، به اندازه‌ی نیازهایشان می‌توانستند کار کنند و آنها را رفع کنند. هیچ شخص نیازمندی نبود که نتواند نیازش را برآورد. بنابراین در این دوران، خدا توسط پیغمبرش چه دستوری بدهد؟ بگوید که به مستمندان کمک کنید؟ مستمند یعنی چه؟ کمک یعنی چه؟ اصلاً معنی ندارد! یعنی لزومی ندارد، خدا چنین فرمانی بدهد. منتها برای اینکه یادشان نرود، به آنها گفت برای من (که همه‌ی

۱. سوره حج، آیه ۷۸.

۲. سوره بقره، آیه ۱۵۶.

نعمت‌ها را به شما دادم) قربانی کنید (قضیه‌ی هابیل و قابیل) برای اینکه بشر را عادت بدهد. این بشرِ امروز نخواهد ماند، آنقدر عمر نمی‌کند ولی نسلش هست. بداند یک چیزی از مال خودش باید خرج کند. آن وقت نیازمندی نبود خدا گفت به من بدهید.

هر دینی که آمد چون جامعه توسعه پیدا کرده بود، نیازهای جدیدی پیدا شد قواعد جدیدی لازم بود. اما در اثر گرفتاری‌های زندگی، روی آن روح مشترک (سه اصل) را مدام گرد و خاک می‌گرفت، بطوری که پنهان می‌شد. قبلاً در زمان عیسی ﷺ و موسی ﷺ و... روی این سه اصل - که گفتیم مثل پایه‌های یک ساختمان بودند - آن قدر گرد و خاک آمد که دیگر این پایه‌ها را نمی‌دیدیم. هر کسی خیال می‌کرد ساختمان همین است، روی هوا بنا شده است. در اسلام اولاً عرفان نقش بارزتر و روشنی گرفت، بیشتر از گذشته. به این معنی که در مسیحیت بعضی از رهبان‌ها که واقعاً جنبه‌ی عرفانی داشتند خودشان تکی یا با یکی دو نفر به خارج از شهرها می‌رفتند، خیلی کم دیرهایی هست که همه‌ی ساکنین آن اهل عرفان باشند. در اسلام هم اول اینطوری بود. بعد عرفان جنبه‌ی بارزی پیدا کرد. بطوریکه امروز دین بدون عرفان اصلاً دین نیست، جزء علم حقوق درمی‌آید. اسلام جنبه‌های مختلفی دارد از جمله: اخلاق اسلامی، فقه اسلامی، همه‌ی این چیزها را باید با هم رعایت کرد. مثلاً

آنچه زیاد به آن برخورد می‌کنیم مسأله‌ی صلح است، الصُّلْحُ خَيْرٌ<sup>۱</sup>. البته یکی گفته است: الصُّلْحُ خَيْرٌ، ولی نه! الصُّلْحُ خَيْرٌ.

جای دیگر هم می‌فرماید هر وقت دشمنان - یعنی دشمن اسلام نه دشمن شخصی که مثلاً با او روی خطِ ملکِ دعا داریم - در جنگی گفت بیاید صلح کنیم، بگویید: باشد؛ نه اینکه تسلیم حرف او شویم، یعنی فعلاً آتش بس بدهید، بنشینیم حرف بزنی، حرف‌های او را بشنویم. برای اینکه وسط جنگ که حرف هم را نمی‌شنوند، هر حرفی هم بزنند طرف از همان اول رد می‌کند، دشمن است. بنشینیم حرف بزنی.

آیه‌ای است خیلی مفصل و جالب در زمینه‌ی اجرایی، وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ<sup>۲</sup> می‌گوید وقتی دیدید دو تا طایفه با هم در حال جدالند، یکی از آنها به دیگری ظلم و ستم کرده، با آن ظالم بستیزید، نه الی‌الابد، حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ، تا وقتی که به اطاعت از امر الهی بازگردد، همین که بازگشت بین این دو تا را صلح بدهید. این دستورالعمل برای همه هست.

این صلح یک امر معنوی است. یک چیزهایی هست که قابل صلح نیست، مثلاً روز و شب، ظلمت و روشنی، اینها با هم صلح نمی‌کنند،

۱. سوره نساء، آیه ۱۲۸.

۲. سوره حجرات، آیات ۱۰-۹.

یعنی نمی‌شود در یک زمان هم روز باشد هم شب. ولی وقتی خداوند می‌خواهد نشان بدهد می‌گوید کوتاه بیاید. شب! تو کم کم تاریکی‌ات را کنار بگذار. روز! تو کم کم نورت بیاید جلو. اینها کم کم می‌آیند به هم نزدیک می‌شوند، می‌شود فلق؛ فلق که روشنی صبح است، یا شفق تا یکی‌شان غلبه می‌کند.

ولی بهرجهت آنچه در مقام جنگ هست و آنچه در مقام جنگ گفته می‌شود وقتی که در مقام صلح باشیم دیگر معتبر نیست. در دعاوی صلح، اسلام هم جنبه‌ی اخلاقی قوی و هم جنبه‌ی حقوقی قوی دارد. اسلام هیچ یک از قواعد حقوقی خود را همین‌طوری رها نکرده که نسنجیده این کار را بکنید، جنبه‌ی اخلاقی هم به آن اضافه کرده است. در خیلی اوقات مردم، تصوّر می‌کنند که اگر پیشنهاد می‌شود بنشینید صلح کنید، این علامت تسلیم است و می‌گوید: من تسلیم نمی‌شوم، یک دینار به طرف نمی‌دهم، بلکه موقع جنگ باید آنطور باشد. ولی وقتی که بنا به مصالحی گفتند پای صلح بنشینیم در آن صورت ممکن است مجبور باشد امتیازی هم به طرف بدهد که کوتاه بیاید. چرا؟ من خودم بارها گفتم به اینهایی که با هم اختلاف داشتند گفتم. مثلی است مشهور می‌گویند اگر آنچه به دکتر و دوا می‌دهید خرج خود مریض کنید نه تنها مریض نمی‌شود بلکه به حال هم می‌آید. حساب می‌کند در جنگ و نزاع مقداری از نیروهای فکری و معنوی‌شان از بین می‌رود و اگر حقّ به جانب خودش

باشد یک چیزی به دست می‌آورد ولی چه از دست داده؟ یک مدتی آرامش خودش را از دست داده. حالا برای اینکه آن آرامش را از دست ندهد می‌گوید این پول را از دست می‌دهم، مادیات را از دست می‌دهم. ولی موقع جنگ از هر قدم، هر وجب وجود خودش، هر آجری که هست دفاع می‌کند می‌گوید من نمی‌خواهم. ولی وقتی قرار است صلح بشود پای صحبت مقابل می‌نشیند بعد هم اگر صلح نشد دومرتبه همان وضع اول است. منظور در روابط حقوقی و مادی خودمان هم باید رعایت احکام شرعی را بکنیم.

الصُّلْحُ خَيْرٌ، صلح خیر است، نگفتند برای چه کسی؟ الصُّلْحُ خَيْرٌ. بعد از اینکه گفت این دو تا چنین هستند، می‌گوید الصُّلْحُ خَيْرٌ یعنی هم برای تو خیر است، هم برای او البته مقررات حقوقی و شرعی فراوان هم دارد اما مقررات معنوی آن همین است که دل‌ها به هم نزدیک می‌شود. در اینجا می‌گوید در همین آیه که خواندم می‌گوید **وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**، اگر دو طایفه از مؤمنین را یعنی اینهایی که دل‌هایشان باید به هم نزدیک باشد، با هم جنگ کردند این کار را بکنید. برای اینکه این ارتباط خوب است.

اما اگر معلوم شد که اینطور نیست مثلاً در ابتدا که اسلام آمد هر کسی نماز می‌خواند او را تکذیب و شکنجه می‌کردند که قرآن فرمود

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ<sup>۱</sup>، اینجا دیگر محلّ صلح نیست، نمی‌تواند صلح کند مثل داستان صلح حدیبیه و آنهایی که تخلف کردند قرآن می‌فرماید صلح که کردید بهرجهت معتبر است. به همین جهت گفتیم اسلام یک مجموعه است، این اسلام مثل خود ما که مسلمانیم یک مجموعه است، هم علم اخلاق است، هم حقوق است، هم روانشناسی است، همه چیز است و همه‌اش با هم است. آن که می‌گوید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا رَا تُو دَرِ كُوش كُنْ، وَلَا تُسْرِفُوا رَا فَرَامُوش كُنْ»، نه! اسلام مجموعه‌ی همه اینهاست؛ هم كُلُوا، هم وَاشْرَبُوا، و هم وَلَا تُسْرِفُوا.

ما که می‌گوییم اصلاً از مسلمانی به دورند، نمی‌گوییم مسلمان نیستند برای اینکه هر کسی شهادتین بگوید مسلمان است. العیاذ بالله وحشی قاتل حمزه مسلمان بود، بالاخره مسلمان شد، ابن‌ملجم مسلمان بود، معاویه مسلمان بود، امیرالمؤمنین هم مسلمان بود، یزید مسلمان بود. ولی ما وقتی می‌گوییم فلان کس مسلمان نیست یعنی این قواعد را رعایت نمی‌کند.

حالا ما که إن شاء الله خودمان هدایت شده‌ایم، خداوند را شاکریم که این هدایت را به ما داد (وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ<sup>۲</sup>) ولی نباید از دیگران نفی کنیم. با دیده‌ی همان الصُّلْحُ خَيْرٌ (نه الصُّلْحُ خَيْر)

۱. سوره ماعون، آیه ۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۴۳: و اگر هدایت او نبود ما هدایت نمی‌یافتیم.



به جامعه و به همه نگاه کنیم. البته آیه‌ی دیگری هم به پیغمبر می‌فرماید:  
با اینها جنگ کن، خیلی هم غلیظ خودت را نشان بده، سخت. ما، هم آن  
هستیم هم این؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**.

همکاری و همدلی / همدلی اگر باشد همکاری حتما دارند / یکی از جلوه‌های همدلی این است که وقتی گرفتاری عمومی پیدا شد کسی فکر نکند که به او ربطی ندارد / خودجوش یعنی اول فهمیدند که با هم همدند بعد جلوه‌ی همدلی، همکاری می‌شود / روز درویش اثرش خوب بود، چون همدلی همیشه خوب است<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

خداوند خلقت‌هایی که کرده تقریباً بیشترش یک‌طور است. اگر شما دلتان با خدا باشد خیلی بیش از آنچه که در درس می‌خوانید، درک می‌کنید. یعنی همان چیزی که آن شعر می‌گوید: «درسی نبود هر آنچه در سینه بود».

اسلام مجموعه‌ای است کامل که علم اخلاق دارد، علم حقوق و علم آداب معاشرت دارد و رعایت سایر مؤمنین می‌کند. برای اینکه خوب درک کنید مثل بدن انسان است. اگر کسی فرض کنید به دلیل کسالتی، یک بیماری، پایش را یا از زانو یا از مچ یا از یک جایی بهرجهت قطع

---

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱۰ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

کنند، این آقا دیگر نمی‌تواند بدود، توقع اینکه بدود نباید داشته باشد. حالا وقتی هم که یک گرفتاری ایجاد می‌شود وضع زندگی همه، ولو مستقیم در آن گرفتاری نباشند، فرق می‌کند. مثلاً به همان آقا اگر پرپروزش که آدرس می‌دادید می‌گفتید که منزل ما همین دو قدم بالاتر است، پیاده بیا پنج دقیقه راه دارد، درست هم هست. اما همین حرف را حالا که پایش را قطع کردند نمی‌گویید، چون همان قدر هم نمی‌تواند بیاید. بنابراین مثل حالایی که گرفتاری پیدا شده، این گرفتاری را همه باید احساس کنند و احساس می‌کنند. انسان تمام گرفتاری‌های شخصی خودش، تقریباً زیر این گرفتاری‌ها می‌رود، و حالت درجه‌ی دوّم به خودش می‌گیرد. نمی‌تواند فکر کند که همانطوری که پیش می‌رفت، حالا هم همانطور باشد، البته نوعی لطمات بدنی هست که به مجموعه‌ی بدن کاری ندارد، مربوط به یک عضو خاصّ بدن است. فرض کنید همین شخصی که پایش را بریدند، زندگیش مثل سابق می‌تواند یک مقداری بگذرد، فقط اگر کوه‌نوردی می‌رفت، دیگر حالا نمی‌تواند برود، ولی اداره می‌رود یا کاسبی‌اش را می‌کند، مانعی ندارد، این قدر هست. فقط آن کاری که در زندگی‌اش این پا می‌کرد، آن کارها را کد می‌ماند، در همه‌ی عمرش، همه‌ی زندگی‌اش. یکی فرض کنید معده‌اش را برداشته‌اند، خیلی‌ها اینطورند، مرحوم آقای جذبی مثل اینکه مقداری از معده‌شان را برداشته بودند، مرحوم سلطانی که در اروپا بود بیشتر از چهل پنجاه سال پیش ثلث

ریه‌اش را برداشته بودند، مع‌ذلک زندگی کرد؛ ۸۴ یا ۸۵ سال هم عمر کرد. ولی محدودیت‌هایی را تحمل می‌کردند؛ یعنی باید غذاهایی را نخوردند و یک نوع غذاهایی را بخوردند، جاهایی نفس بکشند، جاهایی نفسشان کم باشد و امثال اینها. در جامعه هم همین‌طور است. الآن مثلاً آقای بنکدار در دسترس ما نیست، برخی کارهای ما مانده، اما ناچاریم تا کس دیگری بیاید جای او را بگیرد طول می‌کشد.

این است که این توقع را که هیچ تغییری در زندگی شما، در مشکلاتتان ایجاد نشود، نکنید. این اثر و جلوه‌ی آن همدلی است که باید در همه‌ی فقرا باشد. همکاری ممکن است داشته باشند ولی همدلی نداشته باشند، با آنکه همکاری ممکن است بدون همدلی باشد، مثلاً دو نفر با هم شریکند، هر دو دشمن هم هستند، ولی در کار شراکتشان امین هستند. اما همدلی اگر داشته باشند همکاری حتماً دارند. یکی از جلوه‌های همدلی همین است که وقتی گرفتاری عمومی پیدا شد کسی فکر نکند که به او هیچ ربطی ندارد! چه بخواید چه نخواهد یک مقداری در زندگی‌اش مؤثر است. مثلاً همین که گفتم حالا که آقای بنکدار نیست، یک مقداری از کارهایی که او باید می‌کرد را کد مانده، این فشار به آنهایی که با او کار داشتند وارد می‌شود، گویانکه یکی دیگر فعلاً معین شده ولی آدم وارد یا غیروارد فرق می‌کند.

از من پرسیدند، که خودجوش چگونه بود. من گفتم آنچه شما

به اصطلاح فراخوان مردم می‌خوانید که روز شنبه سوّم اسفند بیایید، که بعد اسمش را روز درویش گذاشتند که همه جمع شدند. گفتم من قبلاً خبر داشتم ولی من آن را نه تأیید کردم و نه تنقید کردم. برای اینکه همانطور که گفتم فقراً شخصاً آزادند، و دیدید که اثرش خوب بود. بنابراین بدانید که همدلی همیشه خوب است. حالا از من پرسیدند چطور شما می‌گویید خودجوش بود؟ یعنی چه چیز خودجوش بود؟ آخر دیگ هم وقتی می‌خواهد جوش بیاید آب می‌خواهد و زیرش هم باید آتش باشد، خودبخود که به جوش نمی‌آید، این خودجوش چیست؟ چگونه است؟ چون دیگ آب و آتش را مثال زدیم این نکته را یادآوری می‌کنم. در اصفهان، خودم ندیدم ولی شنیدم، که غیر از آن منارجنبان که ساختش منسوب به شیخ بهایی بوده و هنوز هم هست، یک حمامی هم بوده که بدون اینکه گرمش کنند همیشه گرم بوده، یعنی همیشه خودجوش بوده. بعد بعضی فضول‌ها یا اینهایی که از محققین باشند، می‌خواستند ببینند چطور چنین چیزی می‌شود؟ زمین را کندند دیدند زیر دیگ آب یک شمع روشن است و این شمع آب را به جوش می‌آورد اما وقتی کاوش کردند که ببینند، آن شمع خاموش شد. دیگر هم هر چه کردند، دیگ آنطوری که مثل سابق بود، این یک نوع خودجوش، بدانید در طبیعت هم خودجوشی هست. و اما در انسان‌ها چطوری خودجوشی ایجاد می‌شود؟ فرض کنید در یک منطقه‌ای از مملکت مثلاً بارندگی نمی‌شود، در آن استان پهلویی

هم بارندگی نمی‌شود، اهالی آنجا خواروبار ندارند، مردم چه کار می‌کنند؟ مردم به ناچار صرفه‌جویی می‌کنند و زندگی‌شان سخت‌تر می‌گذرد. این استان می‌داند که ساکنان مجاورش هم زندگی‌شان سخت است، آن استان هم می‌داند که زندگی‌های‌شان سخت است، چه کار کنند؟ یک نفر از سفر می‌آید می‌گوید آقا در این همسایگی ما، مثلاً افغانستان، گندم فراوان است و ما اینجا نداریم، آن نفر خبر کوچکی داده، ولی یک مرتبه همه مردم می‌گویند پس به آنجا برویم. جمع می‌شوند که بروند گندم از آنجا بیاورند، این خودجوش می‌شود. خودجوش یعنی اول همدلی ایجاد شده و فهمیده‌اند که با هم همدلند در آن صورت شمع‌ی را که زیرش روشن کنند به جوش می‌آید.

من گفتم فقرا در تمام ایران و بلکه در تمام دنیا از این وقایع ناراحت شدند، از غیر فقرا هم آنهایی که جنبه‌ی عدالت‌خواهی داشتند، آنها هم ناراحت می‌شوند. امروز در روزنامه نامه‌ای را که آقای کروبی نوشته و انتقاد کرده بودند را دیدم که چرا چنین بازی‌هایی درآوردید؟! نامه را هم خیلی خوب نوشته‌اند، از خود ما بهتر نوشته، برای اینکه آنها در سیاست دخالت می‌کنند ما نمی‌کنیم، ما می‌خواهیم دخالت نکنیم.

همه‌ی مردم ناراحتند، ناراحتی را به کجا ببرند؟ ما درویش‌ها یک راهی داریم که آن راه شخصی است و آن راه دل است، از دل آه می‌کشیم. آن شعری که می‌گوید:

آه دل درویش به سوهان ماند

گر خود بُرد بُرنده را تیز کند

سوهان را دیده‌اید، خودش دانه دانه است، بُره بُره است؛ برای تیز کردن چاقو است، خودش نمی‌برد ولی چاقو را تیز می‌کند و می‌گوید برو ببر. ولی غیر از این راه، راه معمولی تو سَل به کسانی است که مسؤل این قضایا هستند. در آن جریان خودجوش یک نفر که نمی‌دانم که بود؟ پیدا می‌شود و می‌گوید: بیا. ما که همه همدلیم. در اینجا همدلی تبدیل به همکاری می‌شود، یعنی جلوه‌ی همدلی، همکاری می‌شود. برای اینکه در روانشناسی هم می‌گویند: هر عملی مسبوق به فکر است. به این معنی که اول یک تصویری از این اخباری که می‌شنویم، در ذهن ما ایجاد می‌شود بعد نسبت به این اخبار، حالت و نظری پیدا می‌کنیم حالتی مثل نگرانی، ناراحتی، مهر، بغض، کینه و.... بعد باز به اصطلاح روانشناس‌ها، به فکر جلب ملایم و دفع منافر می‌افتیم، یعنی روشی را که به نفع ما باشد انجام می‌دهیم. پس عمل تا وقتی که فکری یا احساسی قبلیش نباشد، فایده ندارد. وقتی این احساس همدلی را داشتیم یعنی خودمان ناراحت شدیم و دانستیم و دیدیم که دیگران هم ناراحتند، آن وقت موقعیت ما یک اقدام خودجوش می‌شود، حالا نتیجه‌اش خوب یا بد، آن جداگانه است. ولی نتیجه اینکه یک اقدام خودجوش از همدلی برمی‌خیزد. این است که درباره اتحاد همیشه توصیه کردیم، قرآن هم می‌گوید **كَانَهُمْ بُنْيَانٌ**

مَرْضُوصٌ<sup>۱</sup>، مؤمنین چنان افکار و اعمالشان به هم چسبیده است که مثل یک سازمان و ساختمان فلزی هستند. این ساختمان فلزی در انسان‌ها که اراده دارند و کارهای ارادی می‌کنند باید قبلاً با همدلی همراه باشد، اگر همدلی داشته باشند بعداً تبدیل به همکاری می‌شود.

بهرجهت ما هم امیدواریم و هم از خدا تقاضا می‌کنیم که امروزمان بهتر از دیروز باشد، فردایمان هم از امروز بهتر باشد. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: وای بر کسی که دو روزش مثل هم باشد، یعنی امروز و دیروزش یک‌طور باشد، می‌گویند امروزت باید بهتر از دیروزت باشد. ان شاء الله.



کسی که به خدا توکل کند یعنی در کارهایش به خدا وکالت می‌دهد، خداوند برای او کافی است / اگر بتوانید همیشه با وکیل خودتان یعنی خداوند همراه باشید، زندگی شما رویه راه است / نخواهید یا نخواهید خداوند وکیل شماست، به او اعتماد کنید و گوش به فرمان او باشید<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در مورد یک شخص عادی می‌گویند اگر یک مرتبه از سرما به گرما یا از گرما به سرما برود یک خُرده افکار او درهم و مغشوش می‌شود. حالا ما هم همینطور شده‌ایم. مجموعه‌ی ما، نه فرد فرد ما، هوا هم هوای اجتماعی، آن هم هوایی که همه را در برمی‌گیرد. این تغییرات اجتماعی کسی را که زیر کرسی نشسته در برمی‌گیرد کسی را هم که زیر آفتاب راه می‌رود در برمی‌گیرد. تغییرات اجتماعی را هم دقیقاً باید جامعه‌شناسان بررسی کنند. جامعه‌شناسی هم در این قرن اخیر یک خُرده روی پای خود ایستاده، ولی به قول یک نفر فیلسوف یا جامعه‌شناس: خدا نکند جامعه‌شناسی علم شود برای اینکه مثلاً وقتی اسید را روی یک سنگ آهکی می‌ریزید، علم قبلاً به شما می‌گوید نتیجه‌ی آن چیست و همان

هم می‌شود. هر چیزی علّتی دارد و معلول بی‌علّت نمی‌شود. در حالی که جامعه اینطور نیست. برای اینکه جامعه بر اراده‌ی افراد هم ظاهراً تأثیر می‌کند. ولی چطور کار می‌کند؟ نمی‌دانیم. این صورت ظاهر است که ما می‌بینیم معنای آن امر الهی است. بنابراین این آیه که خیلی هم توصیه می‌کنم بخوانید و به معنای آن توجه کنید، می‌گوید: وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا، کسی که توکل بر خدا می‌کند یعنی به خدا وکالت در کارهایش می‌دهد هم او برایش کافی است؛ فَهُوَ حَسْبُهُ. چرا برایش کافی است؟ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ، خداوند به کارهای او می‌رسد؛ یعنی مثل یک وکیل خوب که گرفته است. یک وکیل خوب باید به همه‌ی جهاتی که وکالت دارد، توجه کند و آنها را حل کند. وکیل بهتر از خداوند نمی‌شود (گو اینکه پروانه ندارد چون ممکن است پروانه‌ی او را حذف کرده باشند پروانه‌ی وکالت خیلی‌ها را حذف کرده‌اند). خداوند بهترین وکیل است و به کار او می‌رسد. حالا بعضی‌ها می‌گویند: خداوند به کار خود می‌رسد. یعنی شما هرطور عمل بکنید، خدا آن کاری که باید بکند، می‌کند. هر دو ترجمه یک نتیجه را می‌دهد. اینکه در واقع یک صفت وکیل یعنی خداوند را معین می‌کند. آیات دیگری هست که با توجه به این معنا وظیفه‌ی ما را می‌گوید و علم مختصری می‌دهد. می‌گوید: حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ<sup>۲</sup>، یعنی خداوند

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۷۳.

برای من بس است دیگر هیچ نمی‌خواهم برای ما خداوند کافی است  
 حَسْبُنَا اللَّهُ؛ و چه وکیل خوبی است. از این عبارت معلوم می‌شود که  
 امتحان و تجربه هم کرده که این وکیل، وکیل خوبی است. حالا ما هم یا  
 خود یک کمی تجربه کردیم و یا از تجربه‌ی دیگران - که خود گفته‌اند  
 یا دیده‌ایم - بهره برده‌ایم حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ یعنی برای ما، این  
 آیه را کنار آن آیه‌ی قبلی بگذارید مشوق این است که در هر کاری توکل  
 بر خدا کنید. اما این توکل چگونه باید باشد؟ در همین زندگی دنیایی و  
 این محاکمه‌ها و عدالت‌ها و... وقتی وکیل می‌گیرید جایی می‌رود و گاهی  
 وکالت او را قبول نمی‌کنند. اما اگر خدا را وکیل گرفتید چه کسی جرأت  
 دارد او را قبول نکند. می‌گویند قبول نمی‌کنیم ولی حرف است وکالت او  
 قبول است. بعد وکیل هم که گرفتید در زندگی دنیایی خود، مثلاً در  
 محاکمه‌ای که دارید وکیل گرفتید، دیگر در خانه منتظر نمی‌مانید که یک  
 روز وکیل در بزند و بگوید آقا بیا این حکم تو را آوردم که همه‌ی حق را  
 به جانب تو داده‌اند. هر روز می‌روید پیش این وکیل و می‌پرسید چکار  
 کرده؟ البته حق دارید از این وکیل بازخواست کنید و بازخواست هم  
 می‌کنید. گاهی کسانی هم که خدا را وکیل گرفته‌اند، او را بازخواست  
 می‌کنند. ولی این غلط است. البته بسته به حال آن شخص است. ولی  
 خود شما هم همیشه مراقب هستید. در اینجا کار معکوس شده تا دیروز  
 که وکیل نگرفته‌اید در تهران مثلاً، آن دعوایی که دارید در اختیار خود

شماست باید کارهایی بکنید ولی امروز که وکیل گرفته‌اید می‌گویید من این کارها را کرده‌ام می‌گوید: بیخود کردی، اشتباه کردی، خطا کردی، کار خود را خراب‌تر کردی. می‌گوید چه کنم؟ وکیل می‌گوید بگذار من درست می‌کنم. این وکیل گاهی می‌تواند درست کند گاهی نمی‌تواند. اما وکیل شما اگر خدا باشد، وقتی گفت: من درست می‌کنم، درست می‌کند. این است که بعضی می‌گویند: **الْإِسْلَامُ يَجُزُّ مَا قَبْلَهُ**، **يَا تَوْبَةَ يَجُزُّ مَا قَبْلَهُ**، هر دو معنایش یکی است اسلام یا توبه که آوردید گذشته پاک می‌شود. نه اینکه اگر کار خوبی کرده باشید پاک می‌شود، اگر کار خوبی کرده باشید حتی به اندازه‌ی یک ارزن، خدا برمی‌دارد و حساب می‌کند. ولی خطاهایی که کرده‌اید پاک می‌شود. وکیل، وکیلی است که همه رقم قدرت دارد. قدرت دارد که خطاهای گذشته را پاک کند. این تفاوت وکیل **فَهُوَ حَسْبُهُ**. این وکیل شریک نمی‌خواهد **إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ**، خدا به امرش می‌رسد. در ضمن، در زندگی‌ها و گرفتاری‌های دنیا اگر همیشه وکیل شما در کنار شما باشد با هم باشید تا مشکلی پیش آمد، به وکیل عرضه می‌کنید. ولی اگر نباشد، خودتان باید تصمیم بگیرید، بعد می‌روید پیش وکیل و می‌گویید چکار کنم؟ اما اگر بتوانید همیشه با این وکیل همراه باشید زندگی شما رو به راه است؛ **إِنَّ اللَّهَ بِالْغُ أَمْرِهِ** به کارها می‌رسد. همیشه با خدا باشید. اما این برای همه دست نمی‌دهد که این حالت را

داشته باشند. حالات غفلتی برای انسان هست. خدا خطاب به پیغمبر می‌گوید **وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ**<sup>۱</sup>، اگر یادت رفت و نام خدا را فراموش کردی تا یادت آمد جبران کن و معذرت‌خواهی کن. پیغمبر که فراموش نمی‌کند این را خدا به پیغمبر گفت که ما خجالت نکشیم. می‌گوییم خدا به پیغمبرش دستور داده اگر یادت رفت و فراموش کردی پس ما هم ممکن است فراموش کنیم.

در مقدمه‌ی کتاب **گلستان** (کتاب **گلستان** را خوب است بخوانید، هم داستان است، هم لطیفه دارد و هم حالات معنوی و سلوک را درخیلی جاها نشان می‌دهد) نوشته شده که خداوند می‌گوید: من از بنده‌ی خود خجالت می‌کشم که سه چهار بار بگوید معذرت می‌خواهم و توبه کردم ولی من اجابت نکنم. می‌گوید:

کرم بین و لطف خداوندگار

گنه بنده کرده است و او شرمسار<sup>۲</sup>

یا آن شعر که می‌گوید:

شرمنده از آنیم که در روز قیامت

اندر خور عفو تو نکردیم گناهی

البته این حال همه نیست. همه این حالت را تصوّر نکنیم ولی

بدانید چنین حالتی هم هست، درجاتی دارد. بنابراین بهترین روش زندگی

۱. سوره انعام، آیه ۶۸.

۲. کلیات سعدی، گلستان، ص ۲.

این است خود شما کار کنید، منتها گوش به فرمان و کیل خود باشید من چون خودم و کیل عدلیه هم بودم از وکالت و ارتباط با موکل، آن که صاحب دعواست، تجربیاتی دارم. بدانید که وکیل شما از خودتان بهتر است. به او اعتماد کنید و گوش به فرمان او باشید. بعد هر جا، که خود او تعلیم می‌دهد و می‌گوید اگر چنین کاری پیش آمد، تو هم این کار را انجام بده، شما این فرمان‌های وکیل خود را گوش کنید. **إِنَّ اللَّهَ بِالْعُمْرَةِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا** خداوند برای هر موضوعی اندازه‌ای معین کرده یعنی ظلم و ستم هم اینطوری نیست که تا هر جا بخواهد جلو برود، نه! برای آن هم اندازه‌ای معین کرده. باز سعدی می‌فرماید: «ظلم و ستم در جهان اندک بود هر کسی آمد یک چیزی بر آن اضافه کرد تا بدین پایه رسید». منظور برای هر چیزی خداوند قدر و اندازه معین کرده. خود او هم وکیل همه است. محتاج وکالت‌نامه هم نیست. بخواهید و نخواهید او وکیل شماست. پس چه بهتر که بخواهید که وکیل شما باشد و چه بهتر که بفهمید وکیل شماست.

این مطالب گاهی در ذهن فشرده است، آدم نمی‌داند کدام را چطوری بگوید و مختلف می‌آید، یک چیزهایی را ممکن است آدم یادش برود. این است که ممکن است بی‌نظمی در صحبت باشد. آن دیگر به عهده‌ی خود شماست. آنچه من می‌گویم سخنی گزاف و بیهوده نیست و هر چه می‌گویم درست است، منتها شما خودتان آنها را با هم جمع کنید.

در حرکت خودجوش همه یک طور فکر می‌کنند فقط در افراد قوت و ضعف دارد، بعضی حاضرند جان و مال و همه چیز خود را در راه هدف از دست بدهند / هماهنگی معنوی کار ماست، دل با به هم ربط دارد / درویش باید در تمام کارها دخالت نکند اگر نمی‌خواهد، اصلاً کنار برود، حرفی نزد عیب‌نذار دلی اینکه مخالفت کند بدتر است / رعایت اعتدال<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\*

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

دنیاوی امروز به قول نویسنده‌ای که در کتابی نوشته، دهکده‌ای است جهانی. برای اینکه همه به هم نزدیک شده‌اند و همه چیزها در هم مؤثر است. در مذهب شیعه هم گفته می‌شود که وقتی امام ظاهر شود همه‌ی دنیا را تحت سیطره‌ی خود می‌گیرد، یعنی یک دنیا، یک حکومت، می‌شود که امام رئیس آن است. البته مکتب شیعه نمی‌خواهد تاریخ بگوید که تکه تکه بگوید که چگونه اینطور می‌شود. آن آخر را نشان می‌دهد؛ مثل اینکه در یک جای صافی سوار ماشین هستید و دارید رو به یک سمت می‌روید، می‌گویند جایی که می‌روید، کوهی را می‌بینید که

اینطوری است، رودخانه‌ای هست. اما شما هیچ کدام را الان نمی‌بینید، ولی به تدریج همه را خواهید دید. حالا ما می‌بینیم اثراتی که در دنیا بر هم داریم رو به این سمت است که دنیا یکی شود. البته برخی خیال می‌کنند که یکی شدن دنیا به این صورت است که مثلاً اگر بچه‌هایشان در آمریکا هستند می‌گویند که انشالله ماها هم به هم نزدیک‌تر می‌شویم، نه! به این سهولت نیست بلکه منظور این است که افکار بر هم زودتر اثر می‌کند.

مسئله‌ی احزاب و تشکّل‌ها و جمعیت‌ها یکی از مواردی است که خیلی از انسان‌ها در مورد آن فکر کرده‌اند و تحولاتی را دیده‌اند. البته بحث خیلی دقیق درباره آن هست که نه اینجا جای آن است و نه من خیلی استاد جامعه‌شناسی هستم. مسئله‌ای که ما باید توجه کنیم - و من مقدماتی که گفتم برای این بود - این است که هنوز دقیقاً معنای عملی این گفته‌ی ما را درک نکرده‌اند که درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند ولی درویش آزاد است که مثل یک شهروند و یک ایرانی فکر کند که چه باید بکند، حقوق و وظیفه‌ی او چیست.

یکی از وظایف و حقوق هر شهروندی، این است که برای هدف‌های شرعی، اخلاقی و عرفانی خود کوشش کند و اقدامی به عمل بیاورد که این کار، سیاسی هم نیست و اگر هم کار سیاسی باشد، افراد جمعیت می‌توانند این کار را بکنند و باید بکنند. یکی از راه‌های آسان



کردن و تسهیل وصول به این هدف، این است که آنهایی که با هم همفکر هستند، یعنی افق فکری‌شان نزدیک به هم است، با هم تصمیم بگیرند.

از من درباره‌ی فراخوان پرسیده‌اند. به این نکته توجه داشته باشید که وقتی به کسی که کسالتی دارد و مدتی دوا و دارو خورده بگویید که باید بعد از این برای تقویت خود حلوا و شیرینی زیادتر بخوری، اگر او در این کار زیاده‌روی کند به دیابت دچار می‌شود. **قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا**، خدا برای هر چیز اندازه‌ای قرار داده است. در مورد این مسأله هم بعضی‌ها که ظاهراً خودخواه هستند، شاید هم خیر را می‌خواهند، مرتباً گفتند فراخوان، فراخوان! فراخوان به این صورت متداول معنا ندارد، اگر چیزی خودجوش باشد خوب است. در این جریان هم برای آنهایی که نمی‌فهمند خودجوشی یعنی چه، مثال زدم و توضیح دادم که در روانشناسی می‌گویند انسان اول، چیزی را حس می‌کند بعد آن احساس تبدیل به درک می‌شود و می‌فهمد که مثلاً این منظره است و تابلو نیست. بعد از این فهم، معنایی در خاطر او می‌آید و از آن لذت می‌برد و بعد نتیجه‌ی این لذت این است که به حرکت وادار می‌شود و راه می‌افتد. حالا اگر مثلاً از آن منظره خوشش آمد راه می‌افتد برود آنجا زیر سایه‌ی آن درخت بنشیند. بدین ترتیب اگر گروهی از اشخاص معمولی که انحرافی

ندارند این منظره را ببینند، در همه همین حالت ایجاد می‌شود. وقتی این حالت ایجاد شد، در همه یک نوع عمل ایجاد می‌شود و همه به آن سمت می‌روند. خودجوشی اینطوری است.

ما همه به نام حسین علاقه‌مندیم و با ذکر نام وی، چیزهایی به یادمان می‌آید - مثلاً من خودم به این انگشترم خیلی علاقه‌مند هستم، چون این انگشتر یک وقتی که من اصلاً به دنیا نیامده بودم در انگشت چمّ بوده و بعد در انگشت پدرم و بعد پدرم این را به من داده‌اند. و وقتی من به این انگشتر نگاه می‌کنم همه‌ی اینها در خاطر من می‌آید و لذا به آن علاقه‌مند هستم - نام حسین علیه السلام هم برای ما اینطوری است. تا نام او را می‌بریم یادمان می‌آید که خانه او یعنی چادر او را آتش زدند و خانه‌ی ما را هم آتش زدند. چیزهایی یادمان می‌آید که یکی یکی نمی‌خواهم بگویم، چون محرم و صفر تمام شده و نمی‌خواهم تمام آن وقایع را یادآوری کنم. به این جهت به نام حسین علاقه داریم و وقتی اسم این محل را حسینیه می‌گذاریم یا مکتب حسین می‌گذاریم و یا مسجد می‌گذاریم و بعد در آن روضه‌ی امام حسین می‌خوانیم، با اینکه اسم آن محل را خودمان به واسطه اینکه با نام حسین هماهنگ باشد حسینیه گذاشته‌ایم ولی به هیچ وجه حاضر نیستیم به این نام و آن محل تجاوز و بی‌حرمتی کنیم و به همین دلیل هر دستی هم که به آن تجاوز کند آن را قطع می‌کنیم. این حالت، این حس، هم در ماها که اینجا هستیم و هم در آنهایی که در

ورامین یا در قم هستند و آنهایی که در کجا و کجا هستند وجود دارد و حالا که بدمان آمد و گفتیم دستش قطع شود، هم من می‌خواهم، هم او و هم دیگری، بنابراین می‌گویند پا شو برویم. همه پا می‌شوند. یک نفر که بلند شد گفت آقا من دارم می‌روم، همه دنبال او می‌روند. این می‌شود فراخوان و حرکت خودجوش. این روش خودجوشی یک جنبه‌ی درونی و روانی دارد یعنی اینهایی که با این خودجوشی به اینجا آمده‌اند، همه یک‌طور فکر می‌کنند چنانکه این موضوع را همه به وضوح دیدیم، فقط قوت و ضعف دارد یعنی بعضی‌ها خیلی قوی هستند و حاضرند که جان و مال و همه چیز خود را در راه هدف از دست بدهند، اما بعضی‌ها ضعیف‌تر هستند ولی همه یک‌طور فکر می‌کنند.

در دنیایی که ما می‌گوییم رو به این سمت می‌رود که دهکده‌ای جهانی شود و همه به هم نزدیک شوند، در این دنیا احزاب و تشکلهای سیاسی هستند که برای هدف خود که این هدف مربوط به زندگی دنیاست و در رابطه با نان و لباس و آقایی و سروری بر دیگران است متشکل و دور هم جمع شده‌اند. این احزاب آن روحیه‌ای که خودجوشی را به وجود می‌آورد، یعنی همه یک‌طور فکر می‌کنند، آن روحیه را ندارند ولی از عمل آن می‌خواهند استفاده کنند، یعنی همان عمل را می‌کنند. یکی پا می‌شود و می‌گوید شما که به فکر آقایی بر دنیا یا بر مملکت خود هستید باید این کار را بکنید، همه بلند می‌شوند و دنبال او می‌روند؛ این می‌شود

حرکت سیاسی. ما در این سیاست دخالت نمی‌کنیم و نمی‌گوییم خوب یا بد است بلکه اصولاً دخالت نمی‌کنیم و در واقع بلد نیستیم. ما بلد نیستیم کسی که دیروز آمد مثلاً در دادگاه علیه ما شهادت داد و امروز به دروغ آمد و ما را بغل کرد و گفت قربانت بروم و فلان، ما هم او را بغل کنیم. چون بلد نیستیم، در اینطور سیاست دخالت هم نمی‌کنیم. اما اگر سیاستمداران از خودجوشی ما سرمشق گرفتند و تجربه کردند و متشکلاً کاری را انجام دادند ما نباید بگوییم چون آنها از این روش ما استفاده می‌کنند دیگر ما از آن استفاده نمی‌کنیم، نه! اصلاً هماهنگی معنوی کار ماست، وقتی ما می‌گوییم دل‌ها به هم ربط دارد، وقتی ما می‌گوییم ما مصداق آن فرمایش خداوند هستیم که **كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُومٌ**<sup>۱</sup>، دل‌ها عیناً مثل یک دیوار فلزی، به هم چسبیده‌اند، پس این نوع تشکّل معنوی کار ماست و نباید بر ما ایراد بگیرند که آقا شما کار سیاسی می‌کنید، برعکس، سیاسی‌ها کار ما را می‌کنند. ما باید از هر تجربه‌ای که شده و مفید بوده بهره ببریم. با این حرف‌ها هم از میدان در نرویم و باید بگوییم ما این هستیم، می‌خواهید بخواهید، نمی‌خواهید هم نخواهید. اگر می‌خواهید که ما همین هستیم، اگر نمی‌خواهید ما هم شما را نمی‌خواهیم.

مثالی بزنم. چهار آیه در قرآن هست که سجده‌ی واجب دارد که

در سوره‌های نمل و سجده و نجم و علق هستند. آیات سجده دیگر هم داریم ولی سجده در آنها مستحب است، و البته خوب است که آدم وقتی این آیات را هم می‌خواند سجده کند. ولی آن چهارتا سجده‌ی واجب دارد و اگر کسی هم شنید باید سجده کند. برای همین، من معمولاً وقتی قرآن می‌خوانم بلند می‌خوانم ولی وقتی به این آیات می‌رسم آهسته می‌خوانم که مبادا دیگران بشنوند چون اگر بشنوند و ندانند که در این آیه باید سجده کرد و سجده نکنند، گناه دارد. در این مورد داستانی درباره‌ی علامه‌ی حلّی که از فقهای بزرگ و مرد دانشمند و باهوشی بود که در سنین پایین به اجتهاد رسیده بود نقل شده است که وقتی در دوران کودکی شیطنت می‌کرد، پدرش می‌دوید دنبالش که او را بگیرد و او را گوشمال بدهد، و وقتی پدر به نزدیک او می‌رسید علامه حلّی یک آیه را که سجده داشت، می‌خواند و پدرش که به سجده می‌افتاد، علامه حلّی فرار می‌کرد. حالا اشخاصی که اینطور حرف‌ها را بیان می‌کنند یا اشخاص خیلی ساده‌ای هستند که اصلاً گمان می‌کنند که تصوّف یعنی نشستن در خانه و هنوز نماز ظهر را تمام نکرده‌اند، نماز عصر را بخوانند و بعد سحر بیدار شوند و روزه بگیرند اما حالا متوجّه می‌شوند که نه! صوفی‌ها فعالیت دارند زن و مرد آنها فعالند و کار می‌کنند و مصداق این شعر سعدی هستند که: «من در میان جمع و دلم جای دیگر است»، آنها در دلشان دنیایی دارند که کسی نمی‌تواند به آن دنیا وارد شود و فقط کسی آن دنیا را

می‌فهمد که خود او هم اهل همان دنیا باشد.

گروه دیگری هم ممکن است عمداً اینطور فکرهای سفسطهای بیندازند که با وجود اینکه من گفتم ما در سیاست دخالت نمی‌کنیم، بگویند نخیر شما دخالت می‌کنید.

بارها گفته‌ام درویشی در سیاست دخالت نمی‌کند. ولی یک درویش ممکن است حتی رئیس‌جمهور شود، نخست‌وزیر بشود و در همه‌ی کارها باشد، ولی دل او فقط با خداست. درویش ممکن است چنین باشد، ولی درویشی نه. درست است که در درویشی همه باید به هم کمک کنند ولی این هدف درویشی نیست. این آجیل‌های بین راه است که در جیب اوست، تنقلاتی است که در راه دارد. اما هدف درویشی بالاتر است. به صرف اینکه بگویند آقا این عمل سیاسی است که سیاسی نمی‌شود. در آیه‌ی قرآن هست که **وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ**، اگر خبری از امنیت یا ترس به آنها برسد آن را همه جا می‌گویند ولی اگر از خدا و رسول و از اولی‌الامرشان بپرسند، حقیقت مطلب را از آنها می‌فهمیدند. من گفتم خبر داشتم که چنین چیزی گفته شده است، ولی من نه گفتم بکنید و نه گفتم نکنید. از خدا در دلم خواستم که نتیجه‌ی امر هر چه هست به خیر درویش‌ها باشد و الحمدلله همین طور شد. اگر می‌بینید یکی، موقت زندانی است، آن شرّ نیست آن خیر است. من روز

اول به آقای جذبی گفتم که حساب کارتان را بهرجهت بکنید. اینها تجربه است، بدانید با چه دنیایی سر و کار دارید. دنیایی که با حسین ربووسی می‌کند ولی کارد در آن دستش هست و آهسته به او می‌زند؛ شما در این دنیا زندگی می‌کنید و باید هم زندگی کنید چاره ندارید برای اینکه اگر به اراده‌ی خود بخواهیم از این دنیا هم برویم گناه دارد، خودکشی است. به یکی گفتم زندگی خیلی سخت است می‌دانم ولی فکر می‌کنی آن دنیا بروی بهتر از این است؟ فکر کن همین جا که هستی باید بکوشی خوبش کنی، حالا چطوری؟ نمی‌دانم....

بنابراین درویش به عنوان یک انسان در همه جای دنیا و همه کار دنیا ممکن است دخالت کند و این منافاتی با درویشی ندارد. منتها وقتی دخالت می‌کند، نه برای اینکه سود بیشتری ببرد، برای اینکه بشریت و مسلمانان بالاخص درویش‌ها و هم مسلک‌هایش متنعم شوند. به این منظور در همه‌ی کارها باید دخالت کند و می‌کند. اگر کسی می‌خواهد در این کارها دخالت نکند اصلاً کنار برود، نیازی نیست که حتماً چیزی بگوید، اگر حرفی نزند عیب ندارد. ولی اینکه مخالفت کند، این بدتر است.

سؤال دیگر در مورد رفتار اشخاص در قبال تکالیف دینی مثل نماز و روزه شده است. عکس‌العمل‌های مردم در این باره متفاوت است. من خودم در کارهای اداری و مدیریت مدت‌ها شاغل بودم بخصوص مشاغلی که با همه رقم مردم سر و کار دارد. گاه به گاه بعضی از خاطرات خود را

هم گفته‌ام البته نه به عنوان اینکه خاطراتم را بگویم بلکه برای پند و یادآوری. به عنوان مثال، وقتی در اداره سرپرستی بودم که خیلی مراجعه‌کننده داشت حتماً اگر شما به آنجا رفته‌اید دیده‌اید. حال فرض کنید کارمندی در آنجا باشد بداخلاق که با همه بداخلاقی می‌کند و مراجعین را معطل می‌کند. هر کسی که با او کار دارد ناراحت می‌شود. حال اگر از میان همین اشخاص مراجعه‌کننده کسی شغلی نظیر همین فرد را گرفت، با مراجعین خود چه می‌کند؟ بعضی می‌گویند چون ما را اذیت کرده‌اند ما هم اذیت می‌کنیم؛ یعنی آنها هم بداخلاق می‌شوند. بعضی به عکس، می‌گویند چون ما را اذیت کرده‌اند، می‌دانیم چقدر ناراحت‌کننده است، این است که با مردم خوش‌رفتاری می‌کنند. بدرفتاری آن کارمند یک نوع بوده ولی دو نوع متضاد عکس‌العمل ایجاد کرده است. در این وضعیت‌ها و فشارها دو نوع عمل متضاد پیدا می‌شود. یکی که این اوضاع را دیده، اصلاً دین و ایمان را کنار می‌گذارد و می‌گوید دین چیست؟ به کلی دین را کنار می‌گذارد و می‌پرسد دین برای ما چکار می‌کند؟ و یکی به عکس، می‌چسبد به دین و انجام جزییات و مستحبات دین که حتماً مثلاً همه‌ی روزه‌های مستحب را بگیرد و نمازهای مستحب را بخواند و افطار را هم با نمک باز کند و امثال اینها. هر دوی اینها که عکس‌العمل است، نادرست است. آن کسی که به احکام دین می‌پردازد، اگر از روی تعقل باشد، خوب است. اما اگر رفتارش از روی عکس‌العملی باشد، یعنی



در واقع از ناراحتی‌های دنیا فرار می‌کند، به اینکه بایستد به اصطلاح به نماز جعفر طیار خواندن، خوب نیست. رعایت اعتدال همیشه خوب است. خداوند صفتی را که برای مسلمین می‌فرماید این است که: **أُمَّةٌ وَسَطًا** هستند، وسطا یعنی معتدل. مسلمان کسی است که معتدل باشد. خداوند می‌فرماید: **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ**، خداوند برای شما آرامش و آسایش خواسته نه سختی. البته این آیه موجب نشود که شما تنبلی کنید و بگویید خداوند سختی قرار نداده، چرا بیخود بلند شوم و نماز بخوانم، نه! برای اینکه مالک شما خداوند است. همان مالک گفته که شما نماز بخوان.

می‌گویند شهادت بالاترین اجری است که خداوند به شهدا داده است. از طرف دیگر از قدیم رسم بود که می‌گفتند فلان کس با پای پیاده رفته مکه یا پیاده رفته مشهد. می‌گویند کسی نامه‌ای به یکی از علمای مشهد نوشت و تقاضایی کرد. او هم در جواب نوشت که چنین کاری کنید و من از خداوند می‌خواهم که به عنوان اجر، مقام شهادت را نصیب شما کند. آن شخص در جواب آن عالم نوشت که امر شما را اطاعت کردم و من هم از خداوند می‌خواهم که به شما توفیق سفر پیاده به مکه بدهد که هفت بار پیاده به مکه بروید. اینها عسر است. کسی که نمی‌تواند راه برود و باید با عصا راه برود، پیاده رفتن ندارد.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

وقتی کسی خانواده داشت یا در جایی بود و به نحوی بود که طرز زندگی او در دیگران مؤثر بود نباید موجب زحمت دیگران بشود. وقتی خداوند می گوید: لَا يُرِيدُ بِكُمْ الْعُسْرَ، شما نباید برای دیگران عسر فراهم کنید. خدا اراده نکرده که عسر باشد، شما چرا عسر فراهم می کنید؟ پدر خانواده، به عنوان رئیس خانواده، تنها چیزی که موظف به انجام آن است نمازهای واجب است، سایر مستحبات به اندازه ای که لطمه به اطرافیان او نزند، باید عمل شود. پیغمبر هر وعده نماز که می خواندند مسلمین به ایشان اقتدا می کردند. یک بار دیدند که حضرت سجده را طول دادند تا بالاخره بلند شدند. معمولاً در این مواقع مسلمان ها فکر می کردند وحی آمده و آیاتی نازل شده است. از حضرت پرسیدند که چرا سجده را طول دادید؟ حضرت فرمودند: در سجده که بودم حسن یا حسین یا هر دو روی شانهِی من بازی می کردند. پایین انداختن آنها به روحیه شان لطمه می زد. حیفم آمد. ماندم تا خود آنها بلند شدند. البته آقایان بالای منبر این را به عنوان اهمّیت و عظمت حسنین می گویند که آن هم درست است. ولی این هم درست است که پیغمبر تنها برای فرزند خود نیست، همین کار را برای فرزند دیگران هم می کند. جزء مستحبات است که پدر و مادر مدتی با بچه های خود بازی کنند، نباید پدر خانواده آنقدر روزه مستحبی بگیرد یا نماز مستحبی بخواند که فرزندان و خانواده اش ناراحت شوند. امت وسط این است که به تمام امور زندگی برسد. بعد با حالت خستگی دراز بکشد و

بگویند خدایا من این کار را کردم و خودم را به تو سپردم. این اَمّت وسط است. درباره‌ی این دو موضوع کاغذی رسیده بود که چون جواب آن به همه مربوط بود، عمومی پاسخ گفتم.

## فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اوّل	گفتارهای عرفانی (قسمت اوّل)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اوّل)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اوّل ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اوّل)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اوّل)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰

۲۰۰	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	بیست و دوم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	بیست و سوم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم

\*\*\*

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.

\*\*\*

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.